

## رشد جنبشهای ملی - دموکراتیک و سراسیمگی راه کارگر

و مدعی شده است که جهت: " دفاع از یکپارچگی جنبش کارگری و برای دفاع از اصولیت کمونیستی، ضرورت یک مبارزه آید ثلوثیک صریح، صادقانه و الهام یافته از روح انترناسیونالیسم پرولتری با طرفداران این گرایش، کاملاً احساس می شود. " اما دوستان راه کارگر با نگاشتن اولین کلمات مقاله خود در عمل نشان بقیه در صفحه ۷

راه کارگر در شماره ۵۲ ارگان سیاسی خود، در مقاله ای تحت عنوان "مسئله ملی و جنبش طبقه کارگر"، رشد جنبشهای دموکراتیک و انقلابی خلقها را در ایران یک "گرایش انحطاطی لیبرالی" دانسته و مبارزه با این جنبش را "وظیفه مسلم همه کمونیستها" دانسته است. ایدین ترتیب راه کارگر تمامی جیب ایران را به مبارزه با جنبش خلقهای تحت ستم ایران فراخوانده

## بحثی درباره تاریخ زبان ترکمنی

به این فراخوان کانون، مقاله دنباله دار زیر را برای ما ارسال داشته است. ضمن تشکر از نویسنده این مقاله و با این امید که مقاله ارسالی ایشان سرآغاز همکاری تمامی صاحب نظران و آگاهان در این مورد باشد، مبادرت به چاپ مقاله ایشان در چند قسمت می کنیم.

کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن، بنا به احاسر، مسئولیت سنگین خود در قبال تاریخ، فرهنگ، ادب و زبان ترکمنی، در چهاردهمین شماره ارگان مرکزی خود، مبحثی تحت عنوان فوق را گشوده و از همه صاحب نظران و آگاهان در این مورد، دعوت به همکاری کرده بود. یکی از دوستان کانون و از علاقمندان به این مبحث، در پاسخ

### قسمت اول

زبان وسیله ایجاد روابط و تفاهت بین بقیه در صفحه ۱۳

## روحانیت و خمینی

همانگونه که ورود خمینی به صحنه سیاست با انگیزه و اهداف ارتجاعی بود، پیدایش وی در جمع روحانیت، بعنوان یکی از مراجع تقلید دست دوم، بعد از سرک آیت الله بروجردی، با بدعت گذاری در امر دینی همراه بوده است. اولین بدعت خمینی، در نفی "سنت تقیه" بود. پیروی از این سنت در میان روحانیون، بصورت مقاومت منفی در برابر حکومتهای مرتزی، عدم دخالت در سیاست و انزوی سیاسی روحانیون و در یک کلام بصورت پذیرش ضمنی جدایی دین از دولت تبلور می یابد. خمینی بعد از سالهای ۱۳۴۰ شروع به "سنت تقیه" کرده و آنرا بعنوان پوششی برای سازشکاری و تأیید حکومتهای "جابر و ضد اسلامی" به سخره گرفت و بدین ترتیب ورود خود به صحنه سیاست و آغاز مبارزه با رژیم شاه را نیز اعلام داشت. بدعت گذاری دیگری، تدوین و طرح نظریه ارتجاعی "ولایت فقیه" و انتشار نتایج به این نام در سال ۱۳۴۸ می باشد. بعد از به قدرت رسیدن خمینی و دارو دسته اش، بدعت اولی وی یعنی نفی "سنت تقیه"، دیگر نه فقط کارآیی خود را از دست داد، بلکه تبلیغ نفی آن نیز دیگر بشرح حکومت وی بود. بنابراین، این مسئله نه تنها بکنار گذاشته شد، بلکه تحت فشار بقیه در صفحه ۴

### در این شماره

میناسبت ۱۰۰ - مین سالگرد باخشی بزرگ خلق ترکمن در صفحه ۱۵ ما غنیمت قولی فارلی

سازمان اکثریت و تجلیل از "دین سالگرد مبارزات شورایی زخمیشان ترکمن صحرا" در صفحه ۳

روز جمهوری اسلامی در صفحه ۲

فتوای قتل در صفحه ۲۰

## دو ز جمهوری اسلامی

آخینده های حاکم بر ایران، درست ده سال است که، روز دوازدهم فروردینماه هر سال را بعنوان "روز بنیانگذاری ج.ا." جشن می گیرند و دستگاه تبلیغاتی خود را به تبلیغ اهمیت این روز، در پایه گذاری رژیم خونخوار خود، اختصاص می دهند. در اینروز بود که آخوندهای تازه بقدرت خزیده، فرزندومی را برای اخذ رأی مردم، جهت قانونیت بخشیدن به رژیم دیکتاتوری خود برگزار کردند. خمینی در آنوقت، تمامی اتوریته مذهبی و توان عوامفریبی خود را برای فریفتن مردم و نیروهای سیاسی ایران بکار گرفت. موفقیت عوامفریبی خمینی در این بود که وی مردم را در انتخاب فقط دو شکل حکومت، یعنی رژیم پادشاهی مشروطه و رژیم جمهوری اسلامی در بین سیاستی و اخلاقی و مذهبی قرار داد. وی با گفتن اینکه: "جمهوری اسلامی، نه يك كلمه زياد و نه يك كلمه كم"، تمامی مریدان مذهبی خود و حتی نیروهای سیاسی ای را که در آن شرایط در وجود خمینی شخصیتی انقلابی و مردمی را کشف (!) کرده بودند، فقط در انتخاب جمهوری دلخواه خود آزاد گذاشت. انگار

بخش از نیروهای چپ که به این فرزندمردم رأی نداده بودند، صرفاً از موضع نفسی قضیه بود. در آن شرایط نیروهای سیاسی بجای روشنگری و بازداشتن مردم از این اشتباه تاریخی بزرگ، خود نیز به دنباله روی از مردم، صرفاً در تأیید یا نفي این فرزندمردم نقش ایفا کردند. در آن شرایط که همه را تباری دادن به فرزندمردم خمینی فرا گرفته بود، در گوشه ای از خاک مینمان وقایع خونینسی از طرف رژیم تازه بقدرت رسیده اتفاق می افتاد و آن، تحمیل جنگ تمام عیار این رژیم به خلق ترکمن در ۶ فروردین سال ۵۸ بود. بی توجهی بخشی از مردم و نیروهای سیاسی به این وقایع که نمونه ای عینی از خصلت رژیمی بود که به آن رأی می دادند، به فاجعه تشبیت جمهوری اسلامی انجامید. کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن و حزب دموکرات کردستان، از جمله نیروهایی بودند که آگاهانه و با شناخت از خصلت سرکوبگرانه و ارتجاعی جمهوری اسلامی، این فرزندمردم را تحریم کرده و بدین طریق به رژیم اسلامی خمینی نه گفتند!

در ریح آخر قرن بیستم، در دنیا بغیر از سیستم حکومتی اسلامی که متعلق به ۱۴۰۰ سال قبل و رژیم سلطنتی ایران که متعلق به ۲۵۰۰ سال قبل می باشند، هیچگونه سیستم حکومتی جدیدی مبتنی بر واقعیات و نیازهای رشد انسان این قرن وجود نداشت! ضیحی بود که مردم تازه انقلاب کرده ایران، غیرممکن بود که به سستی که آنرا سرنگون کرده بودند، یعنی به رژیم سلطنتی رأی بدعند و به تهاراه موجود یعنی به برقراری سیستم جدید جمهوری اسلامی، هر چند از محتوای آن چیزی نمی دانستند، رأی می دادند. در اصل مردم ایران به چیزی که نمی شناختند رأی دادند و ندانسته درست به رژیمی قانونیت بخشیدند که در آینده جز خونریزی، جنایت و ویرانی تمام عیار سرزمین خود، چیزی دیگر برای آنها به ارمغان نمی آورد.

اما در این میان مسئله تأسّف برانگیز رأی دادن بسیاری از نیروهای سیاسی بخصوص بعضی از نیروهای چپ ایران به فرزندمردم کذایی خمینی بود. حتی آن

### سازمان اکثریت و ...

دارند به آنها بازگرداند. اما فروش یا واگذاری کامل زمینهای مصادره ای هنوز در دستور کار رژیم قرار نگرفته است. چون از یسوی هنوز روند غصب زمینهای شورایی روستائیان از طرف بنیاد و جهاد خاتمه نپذیرفته و از سوی دیگر، حاکمیت هنوز به ناتوانی مغرط در اداره زمینهای

هنوز نیز بدنبال آن کشیده می شوند، برآیکبار هم که شده برای آرامش وجدان خود، به تحلیل از گذشته خویش در منطقه بپردازد و به سوالات بیشتر مردم منطقه و هواداران خود جواب کافی بدهد (هر چند با توجه به سرشت سازمان اکثریت امر محتلی بنظر نمی رسد!) . بقول معروف "از تو خیری نیست، شر مرسان!"

غصب کرده خود نرسیده است. بنابراین "استراتژی رژیم فقها" در منطقه، دقیقاً تبدیل شدن به بزرگترین و یگانه مالک بزرگ در ترکمنستان ایران است.

ما به سازمان اکثریت توصیه می کنیم که بجای ارائه تحلیلهای وارونه و بسه انحراف کشاندن ذهنیت مردم منطقه و فریب و تحمیل هواداران ترکمن خود که

## سازمان اکثریت و تجلیل از دهمین سالگرد مبارزات شورایی زحمتکشان ترکمن صحرا

سازمان اکثریت، در شماره نهم ارگان خود "کار"، دست به تجلیل از "دهمین سالگرد مبارزات شورایی زحمتکشان ترکمن صحرا" زده است. با توجه به اینکه این تجلیل و تحلیل از طرف اکثریت تا حال کم سابقه بوده و در سالهای اخیر این سازمان با این توهم که موفق به استحاله کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن در تشکیلات خود شده است؛ مسئله کانون و ستاد را نیز بغراموشی سپرده بود. سازمان اکثریت در سالهای گذشته به غیر از مواقعی و آنهم بندرت مگر بخاطر منتسب کردن مبارزات مردم منطقه بخود و جهت کسب "افتخاری" ناکرده برای خود، از "مبارزات شورایی" خلق ترکمن در "کار" یاد نمی کرد و اصولاً وظیفه به سخره گرفتن و دهن کجی به مبارزات این خلق بعهده نشریه "ایل گوچی" ارگان شعبه خلقهای این سازمان واگذار شده بود. با توجه به مسئله فوق و بخاطر نقدی گذرا بر مضمون این تجلیل و تحلیل کم نظیر (۱) از طرف سازمان اکثریت، در ذیل برخوردی کوتاه به مقاله سازمان اکثریت در این اولین مسئله ای که در این مقاله جلب توجه می کند، استفاده اکثریت صرفاً از لفظ "سازمان" است، بدون آنکه مشخص سازد این "سازمان" آیا سازمان چریکهای فدایی خلق است یا سازمان اکثریت؟ مسلماً گریز از مشخص ساختن تعلق این "سازمان" به چریکهای فدایی خلق و یا به فدائیان اکثریت، امری از

روی سهل انگاری و یا انحراف تصادفی قلم نبوده و نیست. سازمان اکثریت که ید طولایی در سابقه تراشی برای خود و بازگرداندن تاریخ پیدایش خویش به عقب دارد، در این مقاله نیز بدون ذکر نام خود و با استفاده از کلمه فقط "سازمان"، عوامفریبانه سعی می کند که تمامی اقدامات سازمان چریکهای فدایی خلق و کانون و ستاد مرکزی شوراها را به خود منتسب نرود و از این طریق افتخار حاکمیت شورایی خلق ترکمن در یکساله اول انقلاب را زینسینه نوی از افتخار خود سازد.

بر فرض، اگر سازمان اکثریت مثلاً، موفق به انتساب این افتخار بخود شود و سازمان اکثریت فعلی را نتیجه منطقی تکامل (۱) چریایی در سازمان چریکهای فدایی سابق نیز بدانند، باز نمی تواند گریبان خود را از این سوالات بحسب خلق ترکمن و مبارزین این خلق خلاص کند که: در نوزدهم بهمن ماه ۵۸، در یورش "پاسداران جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی به صف راهپیمایی و تظاهرات زحمتکشان منطقه ترکمن صحرا به مناسبت تأسیس سازمان"، با توجه به اینکه اعلامیه های فراخوان این تظاهرات بنام "سازمان" بلکه بنام کانون و ستاد داده شده بود، "سازمان" چه نقشی در سرریخ این جنگ تحمیلی بر خلق ترکمن و چه سهمی در تخریب جنگی منطقه از طرف رژیم و نابودی دستاورد های شگوهند مبارزات

یکساله این خلق داشت؟ آیا ماجراجویی بی ها و قدرت نمایی های "سازمان" و نیز خود بزرگ بینی و بی اطلاعی مطلق رهبری این "سازمان" از اوضاع کشور و منطقه در برابر رژیم در منطقه با نام خلق ترکمن هیچ نقشی در جامعه عمل پوشیدن توطئه شوم "جمهوری اسلامی با همدستی مالکان بزرگ و ارتجاع منطقه" نداشت؟ چرا با شروع جنگ دوم در گنبد که اعمال ماجراجویان خود "سازمان" نیز در آن بی تأثیر نبود، اسلحه ها در منطقه از طرف این "سازمان" انبار شد و مبارزین ترکمن تقریباً با دست خالی به مقابله با این جنگ تحمیلی برخاستند و بلافاصله نیز دستور عقب نشینی داده شد؟ در پس پرده این خلج سلاح و دستور عقب نشینی عجولانه و بی برنامه، در درون این "سازمان" چه می گذشت که خلق ترکمن و بویژه کادرهای اصلی کانون و ستاد از آن کوچکترین اطلاعی نداشتند؟ فلسفه ایجاد کمیته رهبری مخفی (مخفی از رهبری کانون و ستاد) در منطقه از طرف این "سازمان" با عدم حضور حتی یک نفر از کادرهای رهبری کانون و ستاد چه بود؟ چرا تاکنون نیز اعضای این به اصطلاح کمیته مخفی و حتی نام این کمیته نیز از نظر اعضای ترکمن سازمان اکثریت زیر گرد و غبار تجلیل از رفقا تسوساج، مختوم، واحدی و جرجانی بعنوان رهبران خلق ترکمن پنهان نگه داشته شده و برای خاطراین قهرمانان شهید، امروز اشک بقیه در صفحه ۵

حق تعیین سرنوشت بدست خویش حق همه ملل است

## روحانیت و ...

قرار دادن روحانیون و طلاب، جهت بیعت با "امام" و تأیید و همکاری آنها با حکومت اسلامی، در اصل تلاش برای رسمیت دادن مجدد به "سنت فقیه"، از طرف خمینی بود! تا آنزمان هیچ حکومتی در ایران نتوانسته بود روحانیون و طلاب شیعه را، بغیر از شی چند از مراجع تقلید و روحانیون درجه دوم که آنها نیز از طرف روحانیون و طلاب غیر وابسته معروف به "ونساط - السلاطین" شده بودند، در عین دخالت دادن آنها در مسایل سیاسی به نفع حکومت‌های خود، در دستگاه حکومتی مستحیل و وابسته به حکومت سازد.

اما خمینی که خود متعلق به دستگاه روحانیت است، بخوبی با سرشت و طایق این جمع آشنا و طرق وابسته کردن آنها به دستگاه حکومت خود را نیز تا حدودی با موفقیت پیش‌برد. وی بخوبی آگاه بود که تنها راه وابسته کردن این جمع رفیع عشرت‌قدرت‌طلبی آنان و تبعیت مادی آنان از دولت است، زیرا تبعیت مادی بدنیال خود تبعیت معنوی را نیز به همراه می‌آورد! تأمین این امر نیز با بستن حقوق و مقرری به تمامی روحانیون و طلاب مدارس دینی و بازگرداندن بخشی از موقوفات که در زمان شاه از دست روحانیت بیرون آورده شده بود، مقدور گردید. روحانیونی که قبل از انقلاب برای چند روزی ساعتها بالای منبر رفته و امورات خود را با روضه خوانی میگذرانند، طبیعی بود که با تمام وجود پذیرای این قدرت و ثروت الهی شده و بیره خوار حکومت خمینی می‌شدند. بدین ترتیب خمینی توانست از سر

بدعت‌گذاری اولیه خود یعنی نفی "سنت فقیه" تا حدودی راحت‌شود و آن را به دست فراموشی بسپارد. اما بدعت دیگر خمینی، یعنی تکرار ارتجاعی "ولایت فقیه"، با توجه به اینکه اساس حکومت خمینی، بر این تراسستوار بود، می‌بایست نه تنها تمامی جوانب ارتجاعی آن حفظ می‌شد، بلکه جهت اجرا کامل آن همه موانع، از جمله روحانیون ضراب اول مخالف آن نیز یا از بین برده می‌شدند و یا در انزوای کامل سیاسی نگه داشته می‌شدند، خمینی با فریب بونیسرنک و بزار گرفتن قدرت، موفق به انجام اینکار شد. مشکل دیگر خمینی در برقراری تکرار "ولایت فقیه"، عدم همخوانی این تکرار با واقعیات عصر حاضر و تطبیق آن بر بستر ساختار سرمایه داری ایران بود. ما حاصل تلاش‌های عنودانه خمینی در پیاده کردن این تکرار ارتجاعی، شکل‌گیری یکی از دیکتاتورترین رژیم‌های جهان در ایران، بنام جمهوری اسلامی بود. وجود ارگان‌های متعدد اعمال قدرت در کنار ارگان‌های اداری و وجود ارگان‌های اعمال حاکمیت روحانیون در جوار هر یک از وزارتخانه‌ها و گماردن روحانیون در حساسترین مقامات بخصوص در رأس قوه مقننه و قضائیه و وجود چندگانگی در اداره امور مملکت، از همین تناقض فاحش‌ترین ایدئولوژی حاکم بر رژیم و محیت جامعه ایران نشأت می‌گیرد. فاجعه‌ای که رژیم خمینی بیار آورد و شکست فزاینده بار این رژیم در تمامی عرصه‌ها و مخالفت تعدادی از روحانیون با این تکرار خمینی را بجای اندیشه در اصراف آن، به صرف عناد و زوری گستاخانه و چشم پوشی بسر واقعیتها نشاند و وی جهت تمرکز هر چه

بیشتر قدرت در دست خود و روحانیون طرفدار خود، تکرار "ولایت مطلقه فقیه" را پیش کشید. سبق این بدعت جدید، دیگر این حکومت و سیاست و "صلحت نظام" است که بر دیانت و احکام ثانویه و احضام دینی ارجحیت دارد! و خمینی تعریف جدیدی از حکومت خود بدین صورت ارائه داد: "حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه است یکی از احکام اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است!"! طبیعتاً سبق این تعریف، حکومت نیز متعلق به ولی فقیه است که در رأس آن قرار می‌گیرد و فراتر از انسانها و قوانین بصورت حاکم مطلق حکم می‌راند. ما در آموختن تحلیل کرده بودیم که این بدعت‌گذاری جدید خمینی، با توجه به تلافی آن با منافع مراجع پر قدرت دیگر در دستگاه روحانیت شیعه، با واکنش و مخالفت آنها مواجه خواهد شد. زیرا پیاده کردن تکرار "ولایت مطلقه فقیه" مستلزم ایجاد دستگاه روحانیت تک مرجعی و مستلزم گردن نهادن دیگر مراجع بی‌مرجعیت ولی مطلقه و پیروی آنها از فقیه است که هم در رأس دستگاه روحانیت و هم در رأس حکومت قرار گرفته و در هر دو عرصه بصورت مطلق العنان حکمفرمایی کند. سکوت اولیه روحانیون و مراجع تقلید در برابر این بدعت‌گذاری جدید خمینی که هیاهوی تبلیغاتی آخوند‌های حکومتی در اطراف آن و تهدیدهای ضمنی بقیه مراجع تقلید به تمکین در برابر ولایت مطلقه خمینی یکی از دلایل سکوت آنها بنوده است، این امر را برای خمینی مشتبه ساخت که آنان ولایت مطلقه وی را پذیرفتند. بقیه در صفحه ۶

## سازمان اکثریت . . .

تساح ریخته می شود؟ در حالیکه در آنزمان هیچیک از این رفقا در کمیته رهبری مخفی "سازمان" (تمامی اعضای این کمیته را افراد غیر ترکمن تشکیل می دادند!) جایی نداشتند؟ هر چند آنان از رهبران واقعی خلق ترکمن بوده و آنها بودند که برخلاف اعضای بسه اصطلاح کمیته مخفی، دائما در معرض ترور زمینداران و ساواکیهای منطقه و ایادی جمهوری اسلامی قرار داشتند. بالاخره نیز برخلاف اعضای کمیته کذایی بخاطر اینکه واقعا مخفی بودند و هیچگاه کسی از وجود آنان اطلاعی نداشت و فقط رهبری خود را از طریق دادن فرامینی از طرف کمیته مرکزی "سازمان" و یا با القاء اینکه این فرامین از طرف رهبری واقعی کانون وستاد است، اعمال می نمودند و همگی نیز جان سالم بدر بردند، آماج ترور ضد انقلابی رژیم شدند. خلق ترکمن آیا حق ندارد کسه دلیل این شیادی و کلاشی سیاسی را از این "سازمان" بپرسد؟

چرا این "سازمان" در آندوره مسئله ملی خلق ترکمن را فقط بعنوان "گرایشاتی" در مبارزات این خلق ارزیابی می کرد و بجای جایگزین کردن این مسئله، در مذاکرات خود با نمایندگان رژیم پلمسئله ارضی، خواست عمومی این خلق را اپوشانی کرده و از این طریق خود بخود مشروعیتی برای دخالت رژیم در امور داخلی خلق ترکمن می تراشید؟ چرا جنبش ملیسی - دموکراتیک خلق ترکمن، درست در جهت تحقق خط مشی این "سازمان" در منطقه کانالیزه شده و با حرکت لجوجانمدر جهت

تبدیل کانون وستاد به زائده تشکیلاتی این "سازمان"، عضویت در این دوارگان مردمی و دموکراتیک عملا منوط به پذیرش خط مشی "سازمان" شده بود.

چرا، اواخر سالهای ۵۸، با محول کردن بسیاری از وظایف کانون به "کانون پیشگام" سعی وافر از طرف "سازمان" در از بین بردن ضرورت وجودی کانون شد؟ این تسمیقات علیه کانون از طرف "سازمان" در اواخر سال ۵۸ بحدی رسیده بود که محل ساختمان کانون در شهرستان گنبد کاووس تا حد نمایشگاهی بسرای لباسهای محلی و صنایع دستی خلق ترکمن مبدل شده بود! امروز نیز سازمان اکثریت در تعقیب همین خط مشی بدروغ مدعی است که "کانون جوانان پیشگام ترکمنصحرا که به عنوان ارگان دموکراتیک جوانان، در پیوند با مبارزات سازمان فعالیت می کرد، توانسته بود در محلات شهرهای ترکمنصحرا و بیش از صد روستای پر جمعیت منطقه به احداث کتابخانه های محلی و روستایی همت گمارد؟" در جواب به این ادعای دروغ باید گفت که: لا، افتخار ایجاد این کتابخانه ها جهت ترویج و تبلیغ افکار مترقی در بین مردم منطقه که تعداد آنها به ۱۲۰ کتابخانه می رسید، از آن کانون است! ثانیاً، هر عضو ساده جنبش می داند که "پیشگام" یا سازمان جوانان، نه یک "ارگان دموکراتیک" بلکه درست جهت آماده سازی جوانان برای ورود به حزب یا سازمان خاصی ایجاد می گردد و وظیفه "پیشگام" یا سازمان جوانان فقط و فقط کانالیزه کردن افکار اعضای خود، در جهت خط مشی جریانی است که موجد خود آن است. همانگونه که

سازمان اکثریت نیز در برخورد به این مسئله مجبور شده است که بنویسد: "کانون جوانان پیشگام ۲۰۰۰، در پیوند با مبارزات سازمان پیشگام فعالیت می کرد"؛ بنابراین انتساب مقوله دموکراتیک و قایل شدن خدماتی از طرف "سازمان پیشگام" به خلق ترکمن، از قماش همان لاطائیات رهبری سازمان اکثریت است.

اگر سازمان اکثریت با گریز از جواب به سوالات فوق، منظور خود از "سازمان" را همان چریکهای فدایی خلق بداند و خود را سازمان اکثریت، باز نیز نمی تواند گریبان خود را از دست خلق ترکمن رها سازد. زیرا، خلق ترکمن بحق، سازمان اکثریت را وارث ناخلف دست آورد های انقلابی کانون وستاد و سازمان چریکهای فدایی خلق می داند؛ و حق دارد وقتی که می پرسد، چرا بحضرت غلبه نامشروع اکثریت بر جنبش خلق ترکمن از سال ۵۹ بلافاصله بدون هیچگونه اختیاری بسه خواست های اساسی مردم که جهت آن خلق ترکمن متحمل دو جنگ خونین بارزیم خمینی شده بود و بدون توجه به خونهای ریخته شده فرزندان راستین این خلق، دست در دست سرکوبگران و قساتلان شریفترین فرزندان این خلق، در راستای "تثبیت و تحکیم" رژیم قرون وسطایی خمینی، در منطقه گام برداشته شد؟ چرا صادره انقلابی زمینهای بورژوا - ملاکان جای خود را به دفاع از بندهای "ج و د" رژیم داد؟ چرا مبارزین ترکمن بجای تشویق و یاری در ادامه مبارزات برحق خلق خویش، به تخریب و نابودی دست آورد های انقلابی خود سوق داده شدند؟

بقیه در صفحه ۱۲

آفویگرب، حا ط گرب، تور کمچه مکتب گرب

ادکین تور کمین صحرائی گور شیب فورماق گرب

## روحانیت و ...

اند. و او توانسته است ساختار چند مرجعی شیعه را درهم بشکند. خمینی با این پندار بود که جهت پی گیری ادعای رهبری تمام شیعیان جهان و بیرون آمدن از انزوای ناشی از شصت های پی در پی در عرصه های مختلف منجمله جنگ، خیز دیگری برداشت که صدور فتوای قتل سلمان رشدی و نامه به گورباچف از موضع "رهبری مسلمانان جهان"، نمونه هایی از این تصورات وی بشمار می رود.

اما دیری نپایید که خمینی مجبور شد از این پندار خود بدر آید. برای وی مسلم شد روحانیت که از قماش خود وی هستند، همان "حزب الله" نیستند که همیشه "گوش بفرمان" وی باشند و هر ظلم وی را آیه ای آسمانی پنداشته و سر و جان خود را فدای عملی ساختن آن سازند. خمینی طی پیام بلند بالایی در سوم اسفند ماه، نه تنها پرده از عسدم پذیرش مرجعیت خود از طرف طیفی از روحانیون برداشت بلکه عدم پذیرش حتی نفس حکومت خود از طرف این طیف از روحانیون را آشکار ساخت. خمینی در پیام خود، ضمن "حجرتگرایان"، "مقدس نسا"، "یان احمدق (I)"، "افعی"، "عامل آمریکا"، "بی شعور" (II) و ... خواندن این بخش از روحانیون گفت: "در حوزه های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز عده ای با ذکر مقدس مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند." در مورد نحوه فعالیت و طرز تفکر آنها، خمینی

می گوید: "اولین و مهمترین حرکت، القای شعار جدایی دین از دولت است که متأسفانه این حره در حوزه و روحانیت تا اندازه ای کارگر شده است. تاجائیکه دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در محرکه سیاسیون تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می آورد."

اعتراف خمینی به وجود روحانیونی در حوزه های علمیه، در این پایگاه اصلی رژیم که در آن بخشی از روحانیت علیه نظام جمهوری اسلامی برخاسته و مبلغ جدایی دین از دولت هستند، در حال است که وی با بحران جانشینی و با تشدید اختلافات فزاینده در بین باند های درونی حکومت خود مواجه است. بنابراین، اکنون خمینی در میان روحانیت با سه مشکل اساسی روبروست:

اول، بدعت گذار بیهای وی، بخصوص، "تز" ولایت فقیه و "ولایت مطلقه فقیه" نه تنها مورد قبول روحانیونی که خارج از حکومت وی قرار گرفته اند، نیست، بلکه آنها اساس حکومت اسلامی و تلفیق دین با سیاست را قبول ندارند و معتقدند: "حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است! این دسته از روحانیون که از نیروی قابل ملاحظه ای نیز در جامعه و در میان طلاب برخوردارند، در کل مشروعیت رژیم خمینی و فلسفه حکومت اسلامی را در میان طلاب حوزه های علمیه بزر سوال برده اند."

دوم، بحران جانشینی برای خمینی: اکنون در میان روحانیت طراز اول، از لحاظ سلسله مراتب روحانی، نمی توان کسی را بغیر از منتظری یافت که بتواند

نقش بدلتی خمینی را بعد از مرگ وی به عهده بگیرد. زیرا خمینی در طول ده سال حاکمیت خود بسیاری از روحانیون طراز اول را نابود یا طرد کرده و بسیاری دیگر نیز از جمله کسانی هستند که اساس حکومت اسلامی و تلفیق دین با سیاست را قبول ندارند. در شرایط فعلی نیز درگیری بین منتظری و خمینی بحدی رسیده است که خمینی نمی تواند جانشینی خود را که در ضمن تنها "حاصل عمر" وی نیز می باشد (I) بوی بسپارد. در صورت عزل منتظری، نیز در میان روحانیون بارگاه خمینی، کسی صلاحیت "رهبری شیعیان ایران" و پوشیدن عبا و ولایت مطلقه وی را ندارد. بنابراین عزل منتظری، معنایی جز مرگ تز "ولایت فقیه" خمینی نخواهد داشت.

سوم، اختلافات بین روحانیون بارگاه خمینی بر سر قدرت بحدی رسیده که شخص خمینی نیز با آن جایگاهی که در رأس هرم قدرت جمهوری اسلامی و بسا ابوریته مذهبی ای که دارد، نتوانسته است علیرغم هشدارها و تهدیدهای دائمی اش، از شدت آن بکاهد. امروز اختلاف در سطح روحانیت حکومتی به امر پذیرفته شده ای برای خمینی درآمده و به سطح جامعه نیز کشیده است.

تلاشهای اخیر خمینی برای یک خطی کردن قدرت و تشدید تمرکزگرایی در ساختار رژیمش و زعمه وارد کردن اصلاحاتی در قانون اساسی، با توجه به همین اختلافات رشد یابنده باند های درونی رژیم و بروز علنی اختلاف طیفی از روحانیون و طلاب حوزه های علمیه با نظام

رشد جنبش‌های ملی . . .

می دهند که چندان به مبارزه آید نولود  
 نیک صریح و صادقانه " اعتقادی ندارند  
 و فرسنگها از "اصولیت کمونیستی" خود  
 دور افتاده اند . نوك تیز حمله راه کارگر  
 در این مقاله ، متوجه حزب دموکرات کرد -  
 ستان ایران ، سازمان جنبش خلق بلوچ  
 ایران (بلوچ راج زرمبخش) و کانسون  
 فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن ایران  
 است . ما ضمن پرداختن به آن مواردی  
 که راه کارگر در برخورد با کانون عدم  
 آگاهی خود از مسئله ملی و اوضاع ترس  
 نستان ایران را عیان ساخته است ، دفاع  
 از حزب دموکرات و زرمبخش را حق خود  
 این دوستان دانسته و به عهده آنان  
 و امیداریم . زیرا مسلماً آنها نیز مطالب  
 زیادی " دارند که چپ ایران باید آنها  
 را بیاموزد " !  
 راه کارگر در مقاله خود ، برای تمامی  
 جنبش‌های ملی - دموکراتیک ایران  
 "مشخصات مشترکی" را اختراع نموده و بنا  
 پنداشتن این ابداع خود بجای واقعیت ،  
 دن کیشوت وار به مبارزه با این پندسدار  
 خود پرداخته است . بنظر راه کارگر این  
 "مشخصات مشترک" عبارتند از " ۱ - مقدم  
 شمردن مسئله ملی بر مبارزه طبقاتی ، ...  
 ۲ - کنار گذاشتن هر نوع مبارزه سوسیال -  
 لیستی و عقب نشینی به برنامه عمومی دمو-  
 کراتیک و برافراشتن "دیوار چین" کامل  
 میان برنامه دموکراتیک و سوسیالیستی  
 ۳ - عقب نشینی از پاره ای اصول بنیادی  
 دموکراسی به مواضع لیبرالی ملسی ...  
 ۴ - تبلیغ جدایی از جنبش کمونیستی  
 سراسری و اتخاذ موضع انتقادی آشکار  
 یا ضمنی نسبت به نفوذ فعالیت سازمانها

سراسری چپ در منطقه ملی " .  
 راه کارگر بعد از برشمردن "مشخصات  
 مشترک" فوق ، بلافاصله حکم نهایی خود  
 را نیز صادر کرده و مدعی شده است که :  
 "این مشخصات گویای آن هستند که  
 گرایش ناسیونالیستی بنحوی قطعسی ،  
 فعالین چپ ما را در میان ملیتهای زیر  
 ستم به سمت الحاق به بورژوازی این ملیتها  
 و در نهایت به ورطه مستحیل شدن در  
 اردوی عمومی بورژوازی می راند " !  
 دوستان راه کارگری ما که در پرستش  
 اوهام خود و در ستیز با واقعیت شناخته  
 شده اند ، طبیعی است که در این مورد  
 بخصوص ، نیز از واقعیت اصل بی خبر باشند .  
 ما جهت اطلاع این دوستان و جهت  
 اثبات دور افتادن آنها از واقعیت اصل  
 و نادرستی "مشخصات مشترک" برشمرده  
 آن و جهت نمایاندن نا عادلانه بودن  
 حکم صادر شده آنها در مورد نیروهای  
 دموکراتیک ایران به مواردی چند از ارگان  
 مرکزی کانون اشاره می کنیم :  
 "طبیعی است که این جنبش (جنبش  
 ملی - دموکراتیک خلق ترکمن) حل یک  
 سری از مسائل ملی و طبقاتی را مد نظر  
 دارد و در اینراه قایل به کشیدن دیوار  
 چین بین این مسائل نیست . . .  
 "پراتیک مبارزاتی و تجربه دیگر مثل  
 نشان داده است که در جریان پدیدار  
 شدن جنبش ملی ، چندین مسئله توأماً  
 قایل حل اند . جدا کردن تصنعسی  
 مسائل از یکدیگر و موکول کردن حل یک  
 مسئله به مسئله دیگر یا وه گویی ای بیش  
 نبوده و گره از کار جنبش ملی نخواهد  
 گشود " (ترکمنستان ایران ، شماره ۱۹ ، ص ۱۱) .

"مسئله رهایی خلق ترکمن از ستم  
 ملی که اساسترین خواست این خلیق  
 می باشد و سنگیری اجتماعی مترقیانسه  
 و انقلابی این جنبش بسود اقشار و طبقات  
 زحمتکش جامعه را نمی توان بطور مکانیکی  
 از هم جدا نمود " (از بیانیه اعلام استقلال  
 کانون) .  
 "هدف کانون تشکیل حکومت خود -  
 مختار شورایی ترکمنستان ایران در چار-  
 چوب ایرانی آزاد و مستقل و عاری از  
 استثمار است . ما تحقق اهداف خلق  
 ترکمن را تنها در پیروزی سایر خلقهای  
 تحت ستم ایران و در پیروزی نیروهای  
 راستین انقلابی و مترقی کشورمان میدانیم"  
 (از پیام کانون فرهنگی - سیاسی خلیق  
 ترکمن ایران بمناسبت نهمین سالگرد آن)  
 از این فاکتها می توان چند دوچین  
 ردیف کرد ، ولی فکر می کنیم که نمونه های  
 بالا برای نشان دادن بی اساس بودن  
 پندار دوستان راه کارگری ما و بی پایه  
 بودن آن "مشخصات مشترکی" که راه کارگر  
 برشمرده است ، کافی باشد .  
 اکثریت نیروهای چپ ایران تاکنون  
 بر اساس دید سوسیال - شوونیستی عمیقاً  
 ریشه دار در جنبش چپ ایران و بر پایه  
 خط مشی واحد و مشترک خود در مسورد  
 مسئله ملی ، علیرغم اختلافات ریشه ای خود  
 در بنیانهای ثنوریک - سیاسی ، در قبایل  
 جنبشهای ملی - دموکراتیک وحدت عمل  
 نشان می دهند . درست بر اساس همین  
 وحدت نظر و عمل علیه جنبشهای ملی -  
 دموکراتیک است که امروز راه کارگر علیرغم  
 اینکه بظاهر "جدایی رهبران کانسون  
 فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن ایران از  
 بقیه در صفحه ۸

رشد جنبش‌های ملی . . .

خط مشی خیانتکارانه سازمان اکثریت و حزب توده، بی هیچ تردید، حرکتی درست و کاملا در خور پشتیبانی میدانند، اما با صدور حکم نهایی خود در مورد کانون مبنی بر در غلظتیدن به دامن بورژوازی، به مبارزین ترمن هشدار میدهد که کانون "بزودی از چاله در نیامده در چاه خواهد افتاد". بنابراین مبارزین ترکمن باید در همان "چاله" اکثریت و حزب توده باقی بمانند تا در "چاه" کانون مستقل نیافتند! آیا اینست مفهوم "پشتیبانی" راه کارگر از کانون؟

اما اهم آن "مشخصات مشترکی" که اکثریت نیروهای چپ را در مقابل جنبش‌های ملی - دموکراتیک خلق قرار می دهد و نیرویی مانند راه کارگر را به همخوانی با نیروهای آنچنانی وامی‌دارد، بنظر ما عبارتند از:

۱- دید مشترک نیروهای چپ در رابطه با حل مسئله ملی در ایران، علی‌رغم شکل متفاوت بروز آن. این دید مبتنی بر دید ضد ملی استالین مبنی بر فرمول "دومی باید پشت سر اولی قرار بگیرد" است. طبق این فرمول درجه رشد یافتگی و رادیکالیزم جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی خلقها باید به نسبت رشد و گسترش جنبش طبقه کارگر تنظیم گردد و آنها حق ندارند حتی قدمی فراتر از جنبش طبقه کارگر پیش ببرند؛ و مهار آنها باید حتما در دست یلی از "گردانهای پیشاهنگ" طبقه کارگر باشد. طبق این بینش صالح ملی خلقها، بعد از بقدرت رسیدن طبقه کارگر، حتما باید تابع صالح دیکتاتوری حزب در قدرت قرار بگیرد. همانگونه که

در عمل نتایج این بینش آنها بشبوت رسانده است.

۲- از برنامه‌هایی که چپ ایران تاکنون در صحن جنبش اراده داده، نتیجه این است که اکثریت قریب به اتفاق آنها، حل مسئله ملی را در چارچوب برنامه حداقل خود مقدور میدانند. بنابراین، مسئله ملی از دیدگاه آنان، مسئله‌ای حاشیهای است که در صورت تحقق برنامه حداقل پرولتاریا در مرحله دموکراتیک انقلاب بخودی خود تحقق می یابد. اما برخلاف احزاب چپ ما، که همه خود را مارکسیست لنینیست می دانند، مضمون این ایدئولوژی چنین است: برابری واقعی خلقها فقط در صورت محو کامل طبقات امکانپذیر است! زیرا برنامه حداقل پرولتاریا هر قدر نیز رادیکال و انقلابی باشد نمیتواند در مرحله دموکراتیک از چارچوب سرمایه داری فراتر رود و بستر اصلی پیدایش طبقات یعنی مالکیت خصوصی رادره‌پشکند. مسئله ملی حتی با از بین رفتن طبقات نیز بخودی خود محو نمی گردد، زیرا تجربه نشان داده است که با اینکه در بسیاری از کشورها مالکیت خصوصی برافتاده است اما ستم ملی بقوت خود کماکان باقی مانده است، چون رفح ستم ملی از طرف احزاب حاکم بمعنای محو ملت‌ها درک شده است!

۳- فرمول کلی حقانیت تاریخی طبقه کارگر برای حل قطعی مسئله ملی باعث بد فهمی ثوریک بسیاری از سازمانها و احزاب چپ ایران شده است. طبق این "بسد فهمی ثوریک" هر یک از آنها در حالیکه عاجز از سازماندهی طبقه کارگر و تشکیل گردانهای انقلابی قادر به سرنگونی رژیم

هستند، خود را قیم خلقهای تحت ستم ایران و رهبر جنبش آنان میدانند.

۴- عدم پایبندی عملی به مقوله حق تعیین سرنوشت خلقهای تحت ستم، هر خلقی سرنوشت خویش را از طریق نمایندگانه سیاسی خود تعیین و به اجرا می گذارد. بنابراین، عدم شناسایی وجود تشکیلاتهای مستقل و خاص هر خلقی مفهومی جز عدم پایبندی به حق تعیین سرنوشت خلقها که در واقع باید اساس سیاست احزاب چپ در باره مسئله ملی را تشکیل دهد، ندارد.

۵- اکثریت قریب به اتفاق احزاب و سازمانهای چپ ایران، اگر تشکیلاتی مستقل از حیطه سلطه تشکیلاتی یکی از آنان مبارزات خلق معینی را رهبری بکنند و به برابر حقوقی خود با دیگر جریانات پافشاری نماید، آن تشکیلات را تشکیلاتی بورژوازی و مضمون مبارزات آنها بورژوازی ناسیونالیستی ارزیابی می کنند. طبق این بینش معیار انقلابی بودن تشکیلاتهای ملی - دموکراتیک خلقها، پذیرش بی قید و شرط سلطه تشکیلاتی یکی از احزاب چپ است! احزاب چپ، بویژه احزاب چپ ایران که تیفته هژمونی هستند، جای تردید جدی دارد اگر چنانچه اینان در صورت سب این هژمونی و احراز قدرت بتوانند مسئله ملی را حل بکنند. نمونه های سب هژمونی و قدرت توسط بلشو یکها در شوروی و حزب کمونیست چین ویر خورد. آنها به مسئله ملی دلالت بر این تردید جدی دارد.

بخاطر همین "خصایل مشترک" فسوق است که امروز راه کارگر، با کنار گذاشتن بقیه در صفحه ۶



## رشد جنبشهای ملی . . .

ریشه ای ترین اختلافات خود با جریان ناتی مانند حزب توده و اکثریت و سایر جریانات، یراحتی به جبهه آنان علیه جنبشهای ملی - دموکراتیک خلق ها می پیوند د . راه کارگر به همه احزاب چپ توصیه می کند که "برای دفاع از یلپارچی جنبش کارگری" - یلپارچی باید وجود داشته باشد تا از آن دفاع شود !! - علیه جنبشهای ملی - دموکراتیک خلقها بپا خیزند ! و برای مؤثر بودن هر چه بیشتر این مبارزه توصیه می شد نه در وهله اول ، احزاب چپ باید "به ظل رشد و تقویت این گرایش" توجه بکنند و خود دلایلی را بعنوان عوامل رشد "این گرایش" از قبیل: "استقرار یک حکومت مذهبی در ایران"، "گرایش ناسیونالیستی آشکار و پنهان در پاره ای سازمانهای "سراسری" چپ"، "شکست انقلاب عموماً و شکست چپ خصوصاً" و "ضعف جنبش کارگری در مناطق ملی" - البته در مناطق غیر ملی نیز نشانی از قدرت جنبش کارگری دیده نمی شود - را برشمرده است .

دلایل برشمرده شده از طرف راه کارگر بعنوان دلایل اصلی رشد جنبشهای ملی - دموکراتیک در ایران ، علاوه بر بیربط بودن بسیاری از آنها در پیدایش و رشد جنبشهای ملی ، تنها یک عیب بزرگ نیز دارد ! و آن نادیده گرفته شدن علت اصلی ، یعنی حق اندیشه و عمل مستقل هر خلق و حق تصمیم گیری آزادانه در تعیین سرنوشت خویش و به اجرا گذاشتن اراده آزادانه خود از طریق نمایندگان سیاسی خاص خود است .

کارگر درست با نادیده گرفتن همین علت اصلی پیدایش و رشد جنبشهای ملی - دموکراتیک در ایران و بخاطر "خصایل مشترک" خود با سایر جریانات ضد کانون و در واقع ضد ملی جهت تخطئه جنبش ملی - دموکراتیک خلق ترکمن به تحریرفد خشن مواضع کانون می پردازد . راه کارگر مدعی شده است که کانون "طرح یکنی از اصول اساسی دموکراسی" یعنی جدایی دین از دولت را برای همبستگی ملی ترکمنها ضرر ارزیابی کرده و در طرح برنامه خود مختاری خود "دولت خود مختار را موظف به پرداخت حقوق به ملایان" کرده است ، و اضافه میکند که "آیا رهبران کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن که می خواهند از کیسه دولت خود مختار آینده به آخوند های ترکمن - حقوق و مستمری بدهند ، هیچ توجهی کرده اند که هر آخوندی که دو دو تا ، چهار تا سرش بشود ، نمایندگی در مجلس شورایی اسلامی ، مجلس خبرگان ، امامت جمعه شهرهای ترکمنستان و بالاخره فعال ما - یشائی در منطقه را بخاطر چند روزگاز حقوقی که دولت بقول معروف "خلقها" بدهد و وعده می دهد ، رها نخواهد کرد ؟ !"

اولاً ، ما به راه کارگر حق می دهیم که به مقوله مذهب و روحانیت چنین برخوردی داشته باشد ! زیرا راه کارگر از یکسو با اشتباه گرفتن منافع صنفی روحانیت با مقولاتی چون "کاست روحانیت" ، "بنایار - تیسیم" و غیره آنها را تاکنون ماورای صیقات و اقشار مختلف قرار داده است . دلیل اینکه راه کارگر هنوز نیز نمی تواند مقوله "کاست روحانیت" خود را با جناح بند یها و تعلقات صیقاتی مختلف روحانیت و باجدال و کشمکشهای درونی حاشیت آشتی دهد ،

در همین درک غلط آن از مقوله روحانیت ترفته است . از سوی دیگر ما بر خلاف انتظار راه کارگر به مذهب اعلان جنگ نداده ایم ، زیرا ما نه بلانکیست هستیم و نه آنارشیبست ! برای درک بهتر قضیه بهتر است برای راه کارگر که خود رانیریوی مارکسیست - لنینیست میدانند از بنیا - نگذاران مارکسیسم - لنینیسم چند نمونه را ذکر بکنیم !

"بقول انگلر اعلان جنگ به مذهب بهترین و سبب برای احیاء علاقه نسبت به مذهب و جلوگیری از بین رفتن تدریجی آنست . یکی از دلایل حمله انگلر به بلانکیستها و آنارشیبستها نیز درست است "بخاطر نفییدن این مطلب" بوده است و بنظر او "اعلان چنین جنگی علیه مذهب بضموم "بیش از خود بیسمارک ، بیسمارک ایست بودن است" . و لنین در برخورد با مذهب حتی فراتر از انگلر پیش می رود : "اگر کشیشی برای تشریح مساعی در کارمان به ما رجوع بکنند - اگر وی صادقانه کار حزبی را انجام داده و با برنامه حزب مخالفت نکند - ما می توانیم وی را بدون صفوف خود بپذیریم ، زیرا تضاد مابین روح و اصول برنامه مسا و اعتقادات مذهبی کشیش در چنین شرایطی می تواند بمثابة وضعیتی که در آن وی در تضاد با خود عمل می نماید که فقط به خود او مربوط است ، تلقی گردد" . (ازمقاله مذهب و سوسیالیسم ، لنین)

ثانیا ، راه کارگر با حمله به ایسن بند از برنامه ما عدم آگاهی خود از شرایط ترکمنستان ایران و تناسب نیرو بین اقشار و طبقات مختلف در این منطقه را نشان بدهد در صفحه ۱۰

## رشد جنبشهای ملی . . .

داده است . این بی اطلاعی را میتوان با عدم حضور مطلق راه کارگر در منصفه توجیه کرد ؛ ولی اظهار نظر در مورد مسئله ایبه هیچگونه اطلاعی در مورد آن در دست نیست، نمی توان با هیچ تو جیهی موجه جلوه داد ! در منصفه ترکمنستان ایران اولاً ، مذهب آن قدرتی را که در بین مناطق شیعه نشین ایران دارد ، دارا نیست و بدلیل ویژگی متمایز مذهب سنی از مذهب شیعه و بدلیل رشد یافتگی اجتماعی و اقتصادی منصفه ، اعتقاد به خرافه پرستی و پرستش کیش شخصیت روحانیون صراز اول مدتهاست که رخت بریسته است . ثانیاً ، جریان روحانیت مرتقی ترکمن همیشه عامل سدکننده رشد روحانیت ارتجاعی در بین خلق ترکمن بوده است که مبارزه آنان علیه روحانیت طرفدار شاه و خمینی در مقطع انقلاب و همراهی آنان با کانسون و ستاد و نگرش علمی آنان به تحسولات انقلابی منطقه ، مؤید امر فوق می باشد . طبیعی است که نمی توان تمامی روحانیت منطقه را از روی بی اطلاعی از نقش عظیمی که آنان در به انزوا کشاندن روحانیت ارتجاعی در منطقه دارند ، در قالب "کاست روحانیت" خود پیچید .

ثالثاً ، آیا مفهوم "مبارزه آیدئولوژیک صریح ، صادقانه" در قاموس دوستان راه کارگر ، توسل جستن به تحریف حقایق است ؟ راه کارگر می نویسد که ما در طرح برنامه خود مختاری خود ، " دولت خود - مختار را موظف به پرداخت حقوق سه منایان " کرده ایم ، اما در بند ۲۱ برنامه ما نوشته شده است که : " در منصفه حکومت

خود مختار ، داشتن هر گونه عقیده مذهبی آزاد است . پیروان هیچیک از ادیان و مذاهب بخاطر داشتن یا نداشتن مذهب خاص ، مورد تعقیب و مؤامذنه قرار نخواهند گرفت . پیروان همه ادیان و مذاهب در مقابل قانون از حقوق یکسان برخوردار خواهند بود . حکومت خود مختار به روحانیون میهن پرست و مرتقی از لحاظ مادی و معنوی کمکهای لازم را خواهد نمود ."

آیا " آخوندی که نمایندگی در مجلس شورای اسلامی ، مجلس خبرگان ، امامت جمعه شهرهای ترکمنستان و بالاخره فعال مایشائی در منطقه " دارد ، جزو روحانیت " میهن پرست و مرتقی " است ؟ آیا قائل شدن مذهب بعنوان امری شخصی و اعتقاد به مذهب و یا دین خاصی را امر خصوصی مردم و احترام به اعتقادات یک خلق و عدم دخالت دولت در تبلیغ مذهب خاص و یا تبعیض علیه مذهبی دیگر و مصونیت تمامی پیروان ادیان مختلف ، نافی جدایی دین از دولت است ؟

راه کارگر در ادامه " دفاع از اصلیت کمونیستی " خود می نویسد که : " در ایران کنونی بدون درهم شکستن دولت قدرت بورژوازی در مرز ، نشان دادن دولت کارگران و زحمتکشان - منظور راه کارگر نشان دادن دیکتاتوری پرولتار یا به جای دیکتاتوری بورژوازی است - هیچ نسوع دستاورد دموکراتیک مهم در زمینه ملی نمی تواند خصلت پایدار داشته باشد . از اینرو وقتی که کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن مدعی می شود که سازمان چریکهای فدایی خلق بخاطر درک نادر

ست از رابطه مسئله ملی و طبیعتی در جنبش خلق ترکمن " فرصت تاریخی ایجاد حکومت خود مختار ترکمنستان ایران را لایقانه از دست داده است " ، هر کمونیست جدی و حتی هر فرد آشنا به عرصه سیاست ایران را واقعا حیرت زده می کند . زیرا نشان می دهد که از ساختار سیاسی - اقتصادی ایران امروز هیچ چیز نمی داند .

غیر طبیعی نیست اگر این " حیرت زدگی " از راه کارگر به ما نیز سرایت بخند ، زیرا راه کارگر با نگاشتن جملات فوق ، عدم آگاهی خود از وضعیت ترکمنستان ایران و درک ناقص خود از مبارزات ملی و رابطه آن با جنبش سراسری را به عینه بنمایش گذارده است . بنابراین ضروری می دانیم که منظورمان را از اعلام حالیت خود مختار ترکمنستان ایران در آن شرایط را برای دوستان راه کارگر یمن روشنتر سازیم :

صادره انقلابی زمینهای غصبی بورژوا - ملاکان در منطقه ، ایجاد شوراهای انقلابی در قریب به ۴۰۰ روستا ، ایجاد اتحادیه سراسری شوراهای روستایی و شوراهای انقلابی کارگران در دارخانجات منصفه خلقید کامل از اربابان دریا و ایجاد تعاونیهای بزرگ صید ، ایجاد تشکلهای اصناف و اقشار مختلف ، اداره کامل بعضی از شهرهای منطقه از طریق شوراهای شهر و ایجاد ارگانهای نظامی مستقل از حاکمیت در این شهرها و در یک کلام برقراری سیستم شورایی برای اولین بار در منطقه ای از ایران مفهومی جز بدست گیری کامل قدرت در منطقه را نداشت . رسمیت دادن به آن وضعیت و نظم دادن به ارگانها و نهاد های مختلف مفهوم اعلام حالیت خود مختار بقیه در صفحه ۱۱

## رشد جنبش‌های ملی ...

را می توانست داشته باشد . از طرف دیگر ، در منطقه بر خلاف کردستان ، قدرت در دست چندین گروه و حزب نبود و تنها کانون و ستاد بودند که با همکاری سازمان چریک‌های فدایی خلق ، رهبری بلاواسطه جنبش را در دست داشتند ، در رابطه با شرایط آنروزی ایران نیز حاکمیت هنوز کاملا تثبیت نشده و ارگانهای سرکوب آن هنوز شکل سازمانیافته ای پیدا نکرده بودند . در ضمن رژیم نیز درگیر مبارزهای گسترده در سراسر ایران با جنبش‌های دموکراتیک خلقها و سرگرم مبارزات درونی خود در جهت دور ساختن لیبرال‌ها و بنی صدر از حاکمیت و بدست گرفتن انحصار قدرت بدست روحانیون بود . از طرف دیگر افکار عمومی ایران با توجه به جو انقلابی کشور و حضور تمامی نیروهای انقلابی و مترقی در عرصه سیاست داخلی ایران ، بفتح مبارزات عادی لانه خلق ما بود . منظور ما از اعلام حاکمیت خود مختار ترکمنستان ایران نیز در آن شرایط سه تشکیل دولتی مستقل با دم و دستگاه عریض و طویل اداری دولتهای کلاسیک بلکه اعلام اجرای طرح خود مختاری خلق ترکمن بصورت مستقلانه از طرف ستاد و کانون بجای معامله و مغالزه با حاکمیت ارتجاعی خمینی بود . در صورت تحقق منظور فوق ، اولاً ، این امر باعث افزایش پایگاه توده ای اقدامات انقلابی کانون و ستاد می شد . و تمامی اقشار و طبقات خلق در ترکمنستان ایران وارد مبارزه ای جانانه با اقدامات سرکوبگرانه رژیم می شدند . ثانیاً ، در صورت اعلام خود مختاری در منطقه ، کانون و ستاد نیز صریحاً پیشبرد اصلاحات اجتماعی

و اقتصادی - ولو به شکل ناقص و ناکافی - می شدند و بجای سرازیر شدن اموال عظیم صادره ای خلق به جیب تشکیلاتها و افراد سازمان چریک‌های فدایی خلق ، در خود منطقه صرف شده و تاکنون نیز بعنوان اقدامات اصلاحی دوره حاکمیت شورایی خلق ترکمن در منطقه باقی مانده و خاطره پیروزی خلق را در مقطعی از مبارزات آن بازتاب می داد . ثالثاً ، با توجه به شرایط برشمرده شده آنروزی ایران اعلام خود مختاری خلق ترکمن ، موجب همبستگی افکار عمومی ایران و نیروهای انقلابی و مترقی می شد و حاکمیت بسادگی نمی توانست نیات سرکوبگرانه خود را عملی سازد . رابعاً ، با توبه به حساسیت مردم جهان در مورد انقلاب ایران در آن شرایط موجب معرفی جنبش‌ها و لانه خلق ترکمن به جهانیان و بتبع آن موجب برانگیختن همبستگی جهانی و مجامع بین المللی بسا این جنبش می شد . خامساً ، ترکمنستان ایران ، امروز نیز بعنوان پشتوانه ای قوی برای نیروهای انقلابی و مترقی ایران باقی می ماند .

خلقهای ایران در شرایط برقراری دولت قدرت بورژوازی در مرکز بارها موفق به اعلام خود مختاری و حتی تشکیل دولتهای خود مختار شدند . نمونه های درخشان آن اعلام جمهوری ترکمنستان ایران در ۶۵ سال قبل و تشکیل دولتهای آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۴ است . هر چند تمامی آنها با شکست مواجهه شدند و در این شکستها نیز احزاب چپ ایران با همین پیشرو فعلی چپ ایران در مسورد جنبش های ملی - دموکراتیک خلقها ، مبرا از گناه نبودند ،

ولی شکست شرافتمندانه آنها بالاتر از هر پیروزی موقتی و حقیر بوده است . اقدام آنها در اعلام و تشکیل حکومتهای خود - مختاری یکی از نقاط عطف بزرگ در مبارزات خلقهای ایران علیه ستم ملی در راه تأمین حق تعیین سرنوشت خویش محسوب میشود و صفحات درخشانی از افتخارات تاریخی خلقها را تشکیل می دهد . مسلمانان ماکارگر با همان پیشی که " لاقیدی سازمان چریک‌های فدایی خلق را در از دست دادن فرصت تاریخی ایجاد حکومت خود مختار ترکمنستان ایران " را میبذیرد ، حتماً این افتخارات تاریخی خلق های ایران را نیز نمی پذیرد !

احزاب چپ ایران ، اهمیت حیاتی حل مسئله ملی در ایران کثیرالمله را باید از هم اکنون دریابند و بجای دوری از احزاب و سازمانهای خلقهای تحت ستم ایران ، آنها را باید نزدیکترین و قابل اعتمادترین متحدین خود بدانند . زیرا ، اولاً ، همانگونه که جنبشهای ملی - دموکراتیک خلقها به این امر واقفند که در ایران امروز مبارزه علیه ستم ملی تنها در اتحاد بسا دیگر نیروهای مترقی و دموکراتیک میتواند به پیروزی برسد ، احزاب چپ ایران نیز باید دریابند که " جنبش چپ انقلابی طبقه کارگر ایران نیز بنیوه خود تنها در اتحاد با جنبش انقلابی و دموکراتیک " ملیتهای " زیر ستم ایران و در حمایت قاطع از حق تعیین سرنوشت این " ملیتها " می تواند به پیروزی دست یابد . "

ثانیاً ، در صورت پیروزی نیروهای انقلابی و مترقی در ایران و استقرار حکومتی دموکراتیک و انقلابی نیز ، هیچ دولتی ، تا زمانی بقیه در صفحه ۱۹

## سازمان اکثریت و . . .

چرا خلق ترکمن می بایست بخاطر بدست آوردن اجازه فعالیت قانونی برای فعالیت آزادانه سازمان اکثریت در زیر پای رژیم فقها قربانی و دستاورد های مبارزات این خلق وجه المعامله سازمان اکثریت بسا رژیم خمینی شد؟ چرا با تسلیم ساختن بسیاری از مبارزین ترکمن، تحت عنوان دریافت "آمان نامه" از رژیم و با سرانیز ساختن سیل اسلحه های خلق به کیتف ها و سپاه، در جهت تسلیم این خلق تلاش شد؟ چرا شعار "خود مختاری به دست شوراهای مردمی" در منطقه حذف و بزرگترین تلاشها در جهت امحای نام کانون و ستاد در این سالها بعمل آمد؟ چرا کارنامه تشکیلات سازمان اکثریت در منطقه را جنگ و گریز با کسانی که مخالف وحدت با حزب توده و مخالف تسلیم ساختن خلق ترکمن در برابر رژیم فقها بودند، تشکیل می داد؟

نکته "ظریف" دیگر در مقاله سازمان اکثریت، استفاده این سازمان از شوراهای دهقانی و اتحادیه های دهقانی بجای نام اصلی آنها یعنی شوراهای روستایی و اتحادیه های روستایی است. دلیل این رندی نیز مشخص است. سازمان اکثریت که معتقد به وجود مسئله ملی که رفع آن بعنوان عمومی ترین خواست مردم درآمده است، نیست و با تغییر نام شوراهای روستایی به شوراهای دهقانی به ستیز با واقعیت می پردازد. وظایف و مضامین ایندو کاملا با هم فرق دارند، اگر شوراهای روستایی علاوه بر پیشبرد صادره اراضی بورژوا - ملاکان و اداره کشت و داشت این زمینها، مبارزه برای

تأمین حق تعیین سرنوشت خلق ترکمن و تأثیر گذاری بر تمامی جریانات سیاسی اجتماعی، اقتصادی و عمرانی روستاها را نیز بر عهده دارند، وظایف شوراهای دهقانی فقط در عرصه مسئله ارضی و عمرانی روستاها خلاصه می شود. سازمان اکثریت با تغییر نام ایندو، کبک و وار چشم از حقیقت فرو می بندد و تا کنون نیز در مقابل تذکرات و اعتراضات حتی هواداران ترکمن خود نیز عنودانه ایستاده و با این تغییر نام سعی در وانمود ساختن عدم وجود مبارزه ملی در زمان حاکمیت یکساله کانون و ستاد و بعد از آنرا دارد و از این طریق اکنون نیز به وظیفه تحریف و مسخ وظایف شوراهای منطقه ادامه می دهد. ما در یک امر با سازمان اکثریت در این مقاله موافق هستیم و آن اینست که: "علیرغم توطئه های مکرر و اقدامات سرکوبگرانه و تحمیل جنگهای خونین، سازماندهی نیمه غلنی و مخفی فعالین سازمان (بخوان فعالین کانون و ستاد)، شوراهای و اتحادیه های دهقانی (بخوان روستایی) به شیوه و عرصه نوینی از مبارزات عدالتخواهانه خویش گام نهادند و بسا انکا بر تجارب خونین خود با هوشیاری تمام توطئه های زمینداران و ارجاع حاکم را به شکست کشانیدند و علاوه بر آن درست با انکا بر همین تجارب خونین و هوشیاری کافی بود که مبارزین ترکمن توانستند مانع از پیشبرد کامل رسالت اکثریت در منطقه در مسخ شوراهای تسلیم واداشتن خلق ترکمن و نفی مبارزات ملی این خلق از طرف این سازمان شده و همگامی سازمان اکثریت در نابودی تمامی دستاوردهای انقلابی کانون و ستاد

و استحاله کانون در تشکیلات این سازمان را نیز عقیم گذاشتند. اما بعد از رانده شدن اکثریت به صف اپوزیسیون از طرف جمهوری اسلامی و با اجبار این سازمان برای به اصطلاح "انتقاد از خود" نیم بند، باز نیز این "انتقاد از خود" شامل فعالیت تخریبی اکثریت در ترکمنستان ایران نشد. او ادامه خط مشی سابق اکثریت در منطقه را می توان حتی از همین مقاله تجلیل و تحلیل آن نیز دریافت. بعنوان نمونه، اکثریت معتقد است که "پس از ده سال کشمکش و مبارزات خونین، هنوز هم هیچگونه قانونی از طرف رژیم برای واگذاری دائمی زمینها به کسانی که روی آن کار می کنند به اجرا در نیامده است. رژیم خمینی خواستف های اصلی و اساسی دهقانان را بسا توجیهاتی از قبیل "صلحت اسلام و رژیم" و غیره بیاد فراموشی سپرده است. لابد در مقابل این ضعف حاکمیت که نمی تواند "قانونی" برای واگذاری دائمی زمینها به کسانی که روی آن کار می کنند "بگذراند، حتما همان نسخه های سابق سازمان اکثریت، یعنی طومارنویسی، مراجعه به ارگانها و نهاد های مختلف حاکمیت در منطقه و دفاع از بندهای "ج و د"، دوباره باید متداول گردد تا حاکمیت از این "فراموشی" بدر آید. کسی که این جملات را در ارگان خود می نویسد، حتما در توان و ظرفیت حاکمیت در تحقق شعار "زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند"، نیز شکی بخود راه نمی دهد و فقط در اینجا "فراموشی" کاری حاکمیت مطرح است که آنهم بقیه در صفحه ۱۸

## بحثی دربارهٔ ...

انسانهاست و خط وسیله ایست کسه انسانها به کمک آن می توانند افکار خود را تدوین و به دورترین نقاط منتقل بکنند. علم زبانشناسی را می توان علم تدقیق زبان تعریف کرد که زبان موضوع مرکزی آن را تشکیل می دهد. منظور علم زبانشناسی از تدقیق علمی زبان تحقیق دربارهٔ زبان به کمک مشاهدات قابل اثبات توسط تجربه است. هر علمی اصطلاحات خاص خود را دارد و اصطلاحات علم زبانشناسی مانند لغت سیلاب و غیره به مرور زمان و طبق نیاز پیدا شده اند و طبیعی است که پیشرفت تحقیقات علمی در بارهٔ زبان و به میان آمدن نیازهای جدید، اصطلاحات جدیدی نیز بوجود خواهد آمد. برای کسی که از کودکی زبان را بدون گرامر یاد می گیرد، زبان بعنوان چیزی عادی و ذهنی تلقی می شود. اما با کمی دقت مشخص می گردد که زبان امریست عینی. این نکته و قتیکه بعنوان شنونده به صحبت شخص دیگری گوش فرا می دهیم فوراً مشخص می شود.

علم زبانشناسی امروز، ادامه و تکامل زبانشناسی سنتی یونان باستان و متعلق به قرن پنجم قبل از میلاد می باشد. در ابتدا، برای یونانیها گرامر زبان قسمتی از سؤالهای کلی در بارهٔ هستی و نظمها اجتماعی مختص به خودشان بود. در اینجا اشاره به این نکته ضرور است که فلاسفه یونان باستان، در بارهٔ اینکه آیا زبان امریست طبیعی یا قراردادی، هم عقیده نبوده اند. بحثهای فلاسفه یونان باستان، در مورد مسئله فوق، حتی تا

سده های اخیر نیز ادامه یافته است. بر حسب جواب به این سؤال، دانشمندان زبانشناس به دو گروه بزرگ تقسیم شده اند. با تکامل علم زبانشناسی و افزایش تجربه محققان در این باره و با حل یکی از مسائل اساسی فلسفه در رابطه با زیر بنا و رو بنا و نقش و تأثیر متقابل هر یک از آنان، گامهای اساسی در جهت تکمیل جواب به مسئله اساسی زبان نیز برداشته شده است.

زبان نتیجهٔ تغییر و تکامل انسان است و خود زبان نیز تا آجایی که مورد استعمال قرار می گیرد، عاری از تغییر نیست و زبانهای زنده یعنی زبانهایسی که دایما مورد استفاده قرار می گیرند ساکن نمی باشند. اما، چون بعضی از این تغییرات کاملاً محسوس نیستند، قابل درک نمی باشند. یکی از عوامل تغییر زبان، تأثیر زبانها در یکدیگر می باشد. مثلاً کلمه "پاتیو" در فرهنگ لغت انگلیسی قبل وجود نداشت، اضافه شدن این لغت به این زبان نتیجهٔ یک تغییر نامحسوس در سیستم این زبان می باشد. این لغت قبل از اینکه وارد زبان انگلیسی شود، حدوداً لغتی مشابه اسپانیایی بود که این امر نتیجهٔ تأثیر زبان اسپانیایی در زبان انگلیسی بود. بدین معنی که بعضی از انگلیسی زبانانی که با زبان اسپانیایی آشنا کامل داشتند یا بکار بردن لغت فسوق و لغات دیگر، آنها بتدریج وارد زبان خود کردند.

در هر زبانی، لغات تصرفی یا عاریه ای وجود دارند و هیچ زبانی مبرا از آن نیست. بطور مثال در زبان آلبانی

درصد لغات تصرفی یا عاریه ای بیشتر از زبانهای دیگر است، بحدی که اکثر لغات آن تصرفی و فقط چند صد لغت آلبانیایی در این زبان وجود دارد. همینطور قریب به نصف لغات زبان انگلیسی، لغات بیگانه می باشد. برخلاف دو زبان فوق، در گروه زبانهای آتاباسکی که زبان سرخپوستان آمریکا می باشد، کلمات تصرفی واقعاً ناچیز است که بعضی از دانشمندان زبانشناس علت آنرا عمدتاً در حوزه های فرهنگی و تاریخی این زبان جستجو می کنند. نوع دیگر نفوذ کلمات بیگانه در زبان، اصطلاحات تصرفی یا عاریه ای می باشد. بدین معنی که مفهوم اصطلاح رایج در زبانی دیگر را گرفته و آن را با واحد های زبان خودی بیان می کنند که مسئله با عاریه یا تصرف لغوی فرق دارد. نوع سوم نفوذ کلمات عاریه ای، عاریه نحوی یا دستوری و عاریه فونولوژی می باشد. لغات بیگانه نسبتاً ساده جذب می شوند و برای یک زبان، عاریه نوع اول چندان مهم نیست، چون قسمت بزرگی از فرهنگ لغت فقط لیستی از لغات مستقل از یکدیگر است. اما در عاریه نوع سوم، یعنی عاریه نحوی، تغییرات دستوری و فونولوژی براهتی پیش می آید. برای مثال، می توان از عاریه نحوی در زبانهای آلبانی - یونانی و بلغاری و زبانهای شبه جزیره بالکان نام برد. در بعضی از این زبانها جملات واقعاً محدود و در بعضی دیگر صدر وجود ندارد که این امر را می توان نتیجهٔ تأثیرات متقابل این زبانها در یکدیگر دانست.

**فتوای . . .**

مکه را جلب کند . پس از آنکه محمد پیغمبر به فریب شیطان و به اشتباه خویش پی می برد ، آیه های مزبور را آیه های شیطانی می نامد .

سلمان رشدی در رمان " آیه های شیطانی " صحنه های " کشتی گرفتار " پیغمبر و جبرئیل را ترسیم می کند که بطرز مبتذلانه و توهین آمیزی توصیف می شوند . همچنین در جاهایی از رمان " امام " نیز ظاهر می شود که علیه " ملکه " شرابخوار قیام می کند . این " امام " مخالف شراب ، موسیقی ، هنر و غیره است . او

همچنین مخالف هر نوع تجدد و تمدن است . " امام " بدور از جهان خارج در خانه ای مستقر شده و پنجره های آن را با پرده های ضخیمی پوشانده و هر چه تصویر و تابلو روی دیوار بوده پایبند کشیده است . " امام " مخالف زمان وساعت نیز هست . او قصد دارد که زمان را به عقب برگرداند . حتی قصد آن دارد که کلمه " ساعت " را از فرهنگ لغت دور کند یا " امام " که علیه " ملکه " قیام کرده است ، بالاخره به کمک فرشته پیروز شده و ملکه

را از تخت سلطنت به زیر می کشد و خود زمام امور را بدست می گیرد . بعد از کسب قدرت است که امام در محل محصور می شود . دارای دروازه بزرگی است مستقر می شود . این محل هر روز بوسیله هزاران نفر مورد بازدید قرار می گیرد و همه به دیدار " امام " می شتابند . " امام " که اکنون سمرت و قدر قدرت است ، به آسانی ارضاء نمی شود . او جهت ارضاء خود یسردهان را به سوی دروازه گشوده و به بلعیدن انسانها آغاز می کند . . .

آنچه " امام " خمینی را تحریک به صدور فتوای قتل کرده ، تنها برخاستن

رشدی علیه پیغمبر ، اسلام و قرآن نیست ، بلکه خود او نیز بعنوان " امام " در این کتاب مطرح است ؛ " امامی " که " آدمخوار " است . طبیعی است که وضعیت سیاسی ، مذهبی و شخصیتی " امام " خمینی چه در ایران و چه در میان دیگر مسلمانان عالم نیز وی را تشویق به صدور فتوای قتل می کرد . تا شاید از این طریق بتواند وجهه به سرعت رو به افول را حیاتی نسو بدهد . " امام " خمینی به هر خس و خاشاکی جنگ می زند تا بتواند از بحران سیاسی ، مذهبی و شخصیتی بیرون آید و چون سابق نقش رهبری مسلمانان افراطی ایران و عالم را بدست آورد . سلمان رشدی با نوشتن رمان " آیه های شیطانی " در واقع به یاری " امام " خمینی شتافت و آتوی لازم را در اختیار این فرد محترم گذاشت . تلاش های خمینی چینی برسوه استفادهاز موقعیت پیش آمده راه به جایی نرسیده و تلاش های مذبحخانه ای پیش نیستند .

برشته تحریر در آوردن رمان " آیه های شیطانی " توسط سلمان رشدی همانقدر محکوم است که صدور فتوای قتل توسط " امام " خمینی .

**بهناسبت ۱۰۰-مین . . .**

تایجاکف ، آمانلی ، قاراجیکوف و دهها باخشی بزرگ دیگر را به عرصه هنر و ادب خلق ترکمن تقدیم داشت . ماغیم قوسلی بهر همراه نوازنده کمانچه خود " سافار بکی " ، که وی نیز در ابداع سبک جدید باخشی سهم بسزایی داشت ، تأثیر فراموش نشدنی از خود بر شنوندگان آوازش باقی میگذاشت . توشه آواز وی تمام ناشدنی می نمود . وی بیشتر از پانصد آواز ، داستان حماسی کوراولغلی را بصور کامل و دهها داستان و منظومه معانند ؛ صایاتلی - همرا شاه صنم - غریب ، نجیب اوقلان ، دولتیار

اصلی - کرم ، زهره - طاهیر را از حفظ بود . بسیاری از روایات تاریخی و حکایات و مثلها را می دانست و آنها را بشیوه ای جالب و گاه طنزآمیز به کمک ترانه بیان می کرد و توضیحات و تشبیهات را در بین ترانه ها بجا بکار می گرفت .

ماغیم قولی قارلی نیز مانند بسیاری از باخشیهای بزرگ خلق ترکمن ، از تزیینات ضد ملی و ضد دموکراتیک دوره استالین بی نصیب نماند . تنها ۱۴ آواز از او ، آنهم فقط در سال ۱۹۴۶ ، بر روی صفحه گرامافون ضبط شده و از کسرتهای که او در سراسر ترکمنستان شوروی ، بهر راه باخشی های بنام وقت برگزار کرده بود ، تصویر تلویزیونی ضبط نگردیده و بدین ترتیب از این باخشی و انسان بزرگ تصویر زنده ای بجای نمانده است . هم اینک فقط ۸۰ آواز وی در آرشیو رادیو ترکمنستان شوروی وجود دارد و هیچیک از داستان خوانی و منظومه خوانیهای وی ضبط نشده است . تا جائیکه پروفسور ماتی کوسایف ، دانشمند معروف ترکمنستان شوروی در این باره می گوید : " در عرصه ساز و آواز و میراث ادبی خلق ترکمن ، بدلیل عدم توجه و تسامح ، با مرگ ماغیم قولی قارلی ، میراث عظیمی را از دست داده ایم " .

**روحانیت و . . .**

وی و مواجه بودن با بحران جانشینی . برای وی ، معنا می یابد . خمینی در پیام سوم اسفند ماه ، وحشت خود از وضعیت موجود و نتیجه تدویم این وضعیت را اینگونه بیان می کند : " اگر اتحاد و یکپارچگی طلب و روحانیت انقلابی حفظ نشود - شب تاریک در پیش است - و بیم موج و گردابی چنین هایل ! اما تظاهرات روز سوم اسفند ماه در بقیه صفحه ۱۶

بمناسبت ۱۰۰-مین سالگرد باخشی بزرگ خلق ترکمن

## ماغتیم قولی قارلی

ماغتیم قولی قارلی، یکی از ستاره های تابناک آسمان هنر و موسیقی خلق ترکمن است. کسی را در میان خلق ترکمن نمی توان یافت که با نام و با هنر آواز خوانی وی آشنایی نداشته باشد. ترانه های ماغتیم قولی قارلی، سالهاست که هر روز چهار گوشه سرزمین خلق ترکمن را درمی نوردد و با خود امید به فردایی بهتر را به همراه می آورد و زنگار از روح و جان خسته ستمدیدگان ترکمن می زداید. سبک خاص ترانه خوانی وی هر روز جای خود را در میان علاقمندان به هنر آواز خوانی می گشاید و باز باخشی های دیگری راه و سبک وی را ادامه می دهند. ما بمناسبت ۱۰۰-مین سالگرد تولد این هنرمند بزرگ خلق ترکمن و بخاطر تجلیل از خدمات وی به هنر و ادب این خلق و جهت معرفی وی به تمامی علاقمندان به هنر و موسیقی خلقمان در ایران، گوشه هایی از زندگی ماغتیم قولی قارلی را در ذیل می آوریم:

ماغتیم قولی قارلی، در ترکمنستان (اکنون ترکمنستان شوروی) در روستای اون بگ از بخش کاکا، در سال ۱۸۹۵ در یک خانواده دهقانی دیده به جهان گشود. وی از دوران نوجوانی با ساز و آواز آشنا و این هنر را از استاد منطقه خود "جایی چیده" و "قلیچ باخشی" فرا گرفت. دوران جوانی ماغتیم قولی، صادقانه با دوره ای بود که خلق ترکمن در زیر چنگال استبداد تزاری، زندگی شفقت باری را از سر می گذراند. مالیات -

کرده و او را بعنوان شاگرد به دست باخشی بزرگ آن منطقه "آتابای قارا" می سپارد. ماغتیم قولی قارلی، به همراه این استاد، در مجالس آواز خوانی شرکت می کند. بزودی در بین مردم آن منطقه می پیچد که از تیره آیلی باخشی جوانی به این دیار آمده است. مردم جهت استماع ترانه های وی اشتیاق زیادی از خود نشان می دهند. هر چند مردم، بعضی از ترانه های وی را با طیب خاطر می پذیرند، محالست که از پذیرفته شدن بعنوان استاد توسط همین مردم هنوز فاصله داشت: اولاً، ماغتیم قولی قارلی، داستان یا منظومه ای نمی دانست تا آنها را بسورت آواز و ترانه بیان کند. در منطقه داش حاووش لقب استادی به کسی اطلاق می شد که چندین ترانه منظوم و حماسی را از حفظ بود. ثانیاً، ماغتیم قولی قارلی، ترانه های خود را فقط با یک "دوتار" می خواند. و کمانچه نوازی وی را همراهی نمی کرد. به همین خاطر ماغتیم قولی قارلی در اوایل، بعنوان باخشی ای که منظومه و داستانی نمی دانست، به همراه یکی از باخشی های استاد به مجالس و جشنها می رفت و فقط مجاز بود که در ایام روز آواز بخواند و هنگام شب این باخشی استاد بود که بعد از نواختن چند آهنگ با دوتار، شروع به خواندن آوازهای منظوم و داستانهای حماسی می نمود. باخشی می بایست هنگام خواندن این ترانه ها استادی خاصی از خود نشان بدهد. بقیه در صفحه ۱۷

گیری از زمین، آب، دام و حتی از لباس و اسب! بیبانه جنگ هر روز افزایش می یافت و مردم را هر چه بیشتر در جنبه فقر می فشرد. ماغتیم قولی که همیشه خود را یار و یاور خلق دانسته و دوست ایام خوش و ماتم آنها بود، در این برهه از زندگی مشقت بار مردم، با خواندن ترانه های حماسی و مقاومت در مجالس عروسی و بزم، آنها را به مقاومت در مقابل زورگویی عوامل تزار فرا می خواند. در سال ۱۹۱۶ که اوچ جنبش خلق ترکمن علیه تزار یسم بود، وی نقش مؤثری در برانگیختن مردم و پیوستن به این جنبش ایفا می نماید. بدنبال سرکوب جنبش، بسیاری از فعالین و مبارزین ترکمن دستگیر و زندانی و تبعید می شوند و ماغتیم قولی قارلی نیز تحت تعقیب قرار می گیرد.

در آن ایام کاروانهایی از تجن و کاکا و از کوهپایه های کویت داغ بین خیسوه (در آن ایام به داش حاووش فعلی خیسوه می گفتند) در رفت و آمد بودند. نزدیکان ماغتیم قولی قارلی بوی پیشنهاد می کنند که با یکی از این کاروانها به خیسوه برود تا هم از دست عوامل تزار بگریزد و هم فن آواز خوانی خود را در کنار باخشی های بزرگ خیسوه تکمیل سازد. وی این پیشنهاد را می پذیرد و به همراه یکی از کاروانها در سال ۱۹۱۶ به روستای کرد در بخش یتلانی استان داش حاووش فعلی نزد دوست پدرش "الله نور آقا" می رود. دوست پدری وی، مسکنی برای ماغتیم قولی تهیه

## بحثی دربارهٔ . . .

یکی از دلایل دیگر در نفوذ لغات بیگانه در یک زبان، ضرورت یافتن لغاتی جدید برای اشیاء نو، مفاهیم نو و یا محملهای جدید می باشد. متصرف شدن لغتی حاضر و آماده از یک زبان دیگر، آسانتر از یافتن لغاتی با استفاده از واحد های زبان خودی می باشد. معمولاً نیز صدا یا صداهای لغات بیگانه متناسب با سیستم زبان عاریه گیرنده تغییر می کند. مثلاً کلمات "مرسی" در فارسی و "پارْدُن" در ترکی، در اصل کلمات فرانسوی هستند، اما این کلمات از قواعد فونولوژی زبانهای فارسی و ترکی تبعیت می کنند و با حرف "R" فرانسوی تلفظ نمی شوند. لغات تصرفی یا عاریه ای می توانند از طریق تقسیم مجموعه لغات با توجه به تأثیر قواعد فونولوژی در زبان دیگر جذب شوند. مثلاً، در زبان ترکی صداهای لغت عاریه ای عربی وجود دارد که اکثر آنها برخلاف لغات خودی از قواعد فونولوژی "موزونیت حروف صدادار پیروی نمی کنند که این لغات با توجه به ویژگیهای جدید فونولوژیکیشان در گروهی جدا از لغات خودی باید قرار بگیرند. موزونیت حروف صدادار در زبان ترکی، بخصوص در مورد کلمات اصیل این زبان حروف صدادار هر کلمه یا از نوع حروف بم و یا از نوع حروف زیر هستند. صدایی اکثر لغات بیگانه در زبان ترکی، متناسب با قواعد فونولوژی این زبان تغییر کرده است، ولی نمونه هایی نیز یافت می شوند که از این قاعده پیروی نمی کنند و یافتن و توضیح این کلمات نیز مستلزم آشنایی و تسلط کافی به زبان بیگانه

و آشنایی کامل با سیستم صوتی آن زبان است. البته تمامی تغییرها در سیستم زبانی، نتیجه تأثیر زبانهای دیگر نمی باشد. عاریه می تواند در تمام شکل های طرح شده فوق، بعنوان عاملی که خارج از زبان خود می باشد، وصف شود، زیرا این امر در کلیت خود نتیجه یک تأثیر از خارج است. لغات بیگانه می توانند هم بطور مستقیم و هم بطور غیر مستقیم وارد زبانی دیگر گردند. وجود کلمات ترکی و فارسی فراوان در زبانهای اروپای شرقی، بخصوص در زبانهای رومانیایی و اسلاوی، مؤید این امر است. دلیل آنرا نیز باید در استیلای ترک زبانان در این مناطق دانست. ترک زبانان در این دوره ضمن تأثیر پذیری از زبانهای این کشورها، غیر از کلمات ترکی، طبق تأثیر پذیری متقابل قبلی خود از زبان فارسی، کلماتی از این زبان را نیز وارد زبان این کشورها کردند. وجود کلمات در زبان کشورهای فوق، از نوع کلمات تصرفی یا عاریتی غیر مستقیم می باشد.

تغییر در زبانها، همیشه نتیجه تأثیر عامل خارجی نیست، بلکه تغییراتی نیز در زبانها روی می دهند که نتیجه تغییرات درونی زبانها می باشند. تغییر درونی می تواند در تمام سطوح یافتن زبان روی بدهد، یعنی فقط در تغییر کلمات و یا پیدایش کلمات جدید خلاصه نمی گردند، این تغییرات همانند یکایک واحد های لغوی، قواعد کلی یک زبان را نیز می توانند در بر بگیرند که حتی سیستم های صرف و نحو و فونولوژی نیز از این امر مستثنی نیستند. ساده ترین

شکل تغییر درونی در یک زبان، اضافه شدن و یا از بین رفتن واحدهای لغوی آن زبان می باشد. از بین رفتن واحد های لغوی زیاد ملموس نیستند، زیرا امریست تدریجی. بنا به دلایل مختلف بعضی از لغات موارد استفاده خود را از دست می دهند و به مرور بعد از چندین دهه و یا چندین سده کاملاً از بین می روند و بعضی از این لغات دیگر نمی توانند موارد استعمال خود را مجدداً بدست بیاورند و طبعاً کاملاً از بین می روند.

## روحانیت و . . .

مدرسه فیضیه قم، یعنی بلافاصله بعد از صدور پیام خمینی، در مخالفت با مضامین این پیام از طرف طلاب مدرسه علمیه، و درگیری آنان با پاسداران و طرفداران آیت الله خمینی، نشانگر آنستکه بخشی از روحانیون و طلاب اعتقادی به "اتحاد و یکپارچگی" با طرفداران خمینی ندارند و طالب "موج و گردابی چنین هایل" برای رژیم خمینی هستند. اما نباید از نظر دور داشت که هر چند مبارزه این طیف از روحانیت که عمدتاً در خارج از دایره حکومتی رژیم قرار دارند، ضربه پذیری رژیم را در مقابل مقاومت و مبارزه مردم دوچندان می سازد، ولی خود دارای هیچگونه بار مترقیانه و انقلابی نیست و صرفاً بر سر تفاسیر و برداشتهای مختلف از آیه ها و مضامین فرایفردینی و برسر سهم خود از قدرت صورت می گیرد. نمونه وجود جریان ارتجاعی "حجتیه" در داخل این طیف از روحانیت، خود گویای ارتجاعی بودن این جریان در مقابل جریان ضد انقلابی و ارتجاعی خمینی و روحانیون طرفدار روی است.



## بهناسبت ۱۰۰-مین . . .

می داد و باید بیانگر سرگذشت و حالات قهرمانان داستانهای حماسی خود میبود. اما ماغتیم قولی قارلی محروم از این هنر بود و این امر وی را ملول ساخته و به فکر وامی داشت. سؤالاتی چون، چه باید کرد؟ از کدام سبک باید پیروی کرد؟ وی را سخت بخود مشغول داشته بود. بالاخره نیز وی جواب سؤالات خود را بدین گونه یافت: "در وهله اول باید نحوه اجرای ترانه های منظوم و حماسی را باید فرا گرفت و در وهله دوم، با تلفیق آهنگها، منطقه "کس آرقاج"، با سنن و شیوه های آواز خوانی استادان بزرگ منطقه داش حاووض. می توان سبک جدیدی را آفرید".

در آن ایام باخشی های معروف و استادان بنامی چون آتابای قارا، ناظار باغا، صاپارای و دیگران وجود داشتند. ماغتیم قولی قارلی در تمام مجالسی که این استادان برنامه های آواز خوانی و ترانه سرایی داشتند، شرکت کرده و بدقت به آنها گوش فرا می داد. وی بتدریج از باخشی های بزرگی چون، باخشی پهلوان از بخش تاخته، منظومه گوراوغلی و دولت یار، از صاپارای از بخش پورسلی، شاه - صنم - غریب، و از ناظار باغا از بخش قووه داغ، حورلوقا همراه و داستان های یوستپ و آخماد را بهمراه ترانه های آنها فرا گرفت.

دلایل معروفیت زودرس، ماغتیم قولی - قارلی در بین خلق ترکمن در ارائه سبک جدیدی از ترانه خوانی بود. استاد وی می توان در ترانه هایی که او بنامهای "نوگل"، "یاشئل باش"، "هایت یقتسان"

"تشنید" و از بسیاری دیگر از ترانه هایش که محصول کار او بر روی سبکهای منطقه کس آرقاج، ماری، تجن و تلفیق این سبکها با شیوه ترانه سرایی و آواز خوانی باخشی های منطقه داش حاووض بود، دریافت؛ تا حدیکه یکی از استادان سابق وی "آتابای قارا"، بعد از پایان یکی از برنامه های ماغتیم قولی قارلی بوی میگوید: "من تاکنون به ترانه خوانی بخشیمهای زیادی گوش فرا دادم، اما کسی را مثل تو با استعداد ندیدم، تو تغییر و رشد غیر قابل باوری بعد از آمدنت به منطقه ما کرده ای. ترانه ها را با زیبایی خاصی میخوانی و توانسته ای سبک خاص هر ترانه ای را بیایی که این خود استادی خاصی را می طلبد. باخشی بخیر از داشتن صدای خوب باید توانایی کنترل صدایی را که از دل برمی خیزد، داشته باشد، زیرا درک عمیق موسیقی به همراه حساسیت دستها در نواختن "دو تار"، برای یک باخشی ضرورتی حیاتی دارد. تو از همه این مواهب برخورداری. از اینها گذشته حافظه و استعداد والایی در تو نهفته است. هیچ وقت از آموختن خسته نمی شوی و بر همه اینها اگسر بی پیرایگی بخصوص تو را به آن بیافزاییم، بزودی باخشی بی بدیل ترکمنها خواهی شد." این گفته استاد بزرگ در مورد ماغتیم قولی قارلی، بزودی تحقق یافت و آوازه وی نه تنها سراسر ترکمنستان شوروی را بلکه ترکمنستان ایران را نیز در نوردید. میگویند یکبار چونید خان که بعد از جنگ علیه حکام بخارا و حکومت تزاری و بعد از وقوع انقلاب اکتبر علیه ارتش سرخ می جنگید ماغتیم قولی قارلی را اسیر می سازد.

چونید خان در مقابل باخشی بسزرگ شرط عجیب و ناجوانمردانه ای را برای آزادی وی می گذارد و از باخشی می خواهد که برای او بعدت سه روز متوالی ترانه هایی را بخواند که هیچیک از آنها تکراری نباشند، در غیر اینصورت وی را بقتل خواهد رساند. ماغتیم قولی قارلی از این آزمون سرلند بیرون می آید و جان خود و همراهانش را می رهاند. ماغتیم قولی قارلی، هیچگاه از آموختن و کنکاش در مورد موسیقی خلق ترکمن و از تلاش در افزودن به سرمایه معنوی خلق بازناستاد. حتی به هنگامیکه وی در بیمارستان داش حاووض، بستری بود، در جستجوی آهنگی جدید برای شعرهای داستان "گل و بلبل" که در سال ۱۹۴۰ نشر یافته بود، زمره خفیف وی شنیده میشد. وی هر ترانه ای را با استادی کامل پرداخت نمود و تقدیم خلق مینمود. ماغتیم قولی قارلی از جمله باخشی هایی نبود که علم و استادی خویش را از دیگران دریغ ورزد. وی بطور خستگی ناپذیر به شاگردانش هر آنچه را که در توشه داشت، می آموخت. آنسامبلی که در میانه سال ۱۹۳۰ در تئاتر دولتی شهر داش حاووض بوجود آمده بود، مکتب استادی وی بشمار می رفت. وی باخشی های زیادی را در قبل و بعد از جنگ دوم جهانی، مانند: ایل امان آتانیف، رضا قلی آتانیف، تاجی گول جمایوا، آقبا گول مرادوا، سولگون مرد گلدیف، قربان سید مامدوف، تویلی اوتوزوف، سارمان خدای بردیف، باللی ماتگلدیف، قولی ایل مآدوف، خالجان آتایوا، تاج مسرا د بقیه در صفحه ۱۴

## سازمان اکثریت و . . .

با نسخه اکثریت برطرف خواهد شد! اکثریت با توجه به خط مشی فوق در منطقه، مدعی شده است که "استراتژی رژیم فقها" دفع زمان، تضعیف و تلاش پیوند شوراها با زحمتکشان و در نهایت برگرداندن زمینها به ملاکین و غاصبین سابق می باشد. اما واقعیت در منطقه چیزی دیگری است که اکثریت طبق معمول قاصر از دیدن و عاجز از تحلیل درست آنست. "استراتژی رژیم فقها" نه دفع زمان و نه تضعیف و تلاش پیوند شوراها با زحمتکشان است. زیرا، رژیم از همان فردای پیروزی انقلاب و با یورش همه جانبه در آفروردین سال ۵۸ به منطقه، نشان داد که چندین اعتقادی به "دفع زمان" ندارد و تاکنون نیز لحظه ای را برای رسیدن به اهداف خود از دست نداده است. جیزی که اکثریت از آن بعنوان "دفع زمان" نام می برد، همانا مقاومت مردم و فعالیت شبانه روزی انقلابیون ترکمن است که مانعی بزرگ در جهت تحقق اهداف ضد خلقی رژیم است. "استراتژی رژیم فقها" تضعیف و تلاش پیوند شوراها با زحمتکشان نیز نیست! "استراتژی رژیم" در این مورد در وهله اول ناپودی کامل شوراها بود که موفق بدان نشد و بناچار با اضافه کردن پسوند "اسلامی" به نام شوراها، ضرورت وجودی آنها را پذیرفت. دلیل عدم موفقیت رژیم در این مورد بخاطر آنستکه، شوراها روستایی، برخلاف شوراها شهری و کارگری در کارخانجات شهرهای منطقه که حاکمیت براهتی فاتحه آنها را بعد از یورش دوم به منطقه خواند پیوندی محکم با روستائیان دارند که

زمینه این پیوند نیز وجود زمینهای صادره شده و کشت مثنای بر روی آنها و اداره این زمینها از طرف شوراها و نقش آنها بعنوان نمایندگان سیاسی روستائیان است. حاکمیت، هر چند تاکنون در جهت تبدیل شوراها به شوراهای مردمی و انقلابی به شوراهای زرد و مسخ شده تا حدودی (البته از سال ۵۹ تا ۶۲ با کمک اکثریت) موفق بوده اما بدلیل مقاومت روستائیان و پیوستن عمیق شوراها با روستائیان، نتوانست به نیت خود، یعنی ناپودی شوراها جامه عمل بپوشاند. هر چند حاکمیت با همین دلیل مجبور به پذیرش شوراها شد، اما دست برداشتن از سیاست نا بودی کامل شوراها هدف دیگری را نیز تعقیب می کند. حاکمیت از یکسو، بدلیل مغایرت مذهبی مردم منطقه با خود، فاقد تشکل مذهبی برای تحمیل مسردم بر خلاف مناطق شیعه نشین ایران است و از سوی دیگر با آگاهی از مخالفت سیاسی مردم با خود، نمی تواند هیچگونه تشکل مستقل از خود را بپذیرد. بنابراین بهترین سیاست برای حاکمیت در منطقه بدست گیری شوراها و تعدیل آنها به ابزاری جهت پیشبرد سیاستهای خود است. اکنون در منطقه انتخابات شوراها خود به عرصه نبرد حادی بین رژیم و عناصر مرفقی و انقلابی روستاها تبدیل شده است. حالیت سعی می کند با حذف کاندیداهای "مشکوک" و با جایگزینی عناصر و ایادی خود بجای آنها، شوراها را قبضه نماید. بنابراین شوراها از یکسو خطری برای حاکمیت بشمار می روند و از سوی دیگر حاکمیت نیز بی نیاز از قبضه و به خدمت گرفتن آنها در جهت پیشبرد

سیاستهای خود در شرایط وجود خلاء تشکلهای وابسته بخود، نیست. با توجه به مسایل فوق، استراتژی رژیم فقها، تضعیف و تلاش پیوند شوراها با زحمتکشان نیست، بلکه مسخ و بخدمت گرفتن شوراها در منطقه جهت تحمیل مسردم و پیشبرد دیگر سیاستهای ارتجاعی خود از طریق آنهاست.

از سوی دیگر، "استراتژی رژیم فقها"، بهیچوجه "برگرداندن زمینها به ملاکین و غاصبین سابق" نیز نیست! بستن اجاره بها به زمینهای تحت کشت شوراها از طرف جهاد و روند سلب مالکیت از روستائیان از طرف بنیاد مستضعفان و رقابت این دو ارگان از بدو انقلاب در صادره اراضی بزرگ مالکان و غاصبین فراری از منطقه با روستائیان، نشانگر میل شدید حاکمیت در تبدیل شدن به بزرگترین مالک منطقه است. حاکمیت به چند دلیل نمی تواند در ترکمنستان ایران، زمینها را به ملاکین و غاصبین سابق "برگرداند" زیرا، اولاً، این امر باعث بروز شدیدترین اعتراضات و برخوردها از طرف روستائیان در منطقه خواهد شد. ثانیاً، اکثر این غاصبین، جزو امرای ارتش شاهنشاهی، درباریان خانواده پهلوی و یا بورژوا - ملاکان بزرگ مرکز بودند که همگی در خارج از کشور زندگی می کنند و اگر تعداد معدودی از آنها نیز در ایران باقی مانده باشند، با توجه به عدم ثبات سیاسی رژیم و وضعیت نا ثابت منطقه جرأت سرمایه گذاری جدید و بازگشت به منطقه را بخود راه نخواهند داد. بنابراین تنها کسانی که بعنوان "غاصب" باقی می مانند، غاصبین "خرد و

### رشد جنبشهای ملی ...

که ستم ملی بر خلقها محو نشود و ایسن خلقها بر سرنوشت خویش حاکم نشوند، نمی تواند گریبان خود را از جنبشهای ملی خلاص کند. (از مقاله در تداوم مسئله ملی، ترکمنستان ایران، شماره یک)

ثالثا، یکی از ویژگیهای ایران کثیرالطنه در آنستکه، مناطق خلقی ایران تماما بدو قسمت تقسیم شده اند که نیمی از آنها جزو خلقهای تشکیل دهنده ایران و نیمی دیگر در کشورهای همجوار ایران زندگی می کنند. بنابراین هر اقدامی در رابطه با مسئله ملی در ایران و هرگونه تحول انقلابی در زندگی یکی از خلقهای تحت ستم ایران، مستقیم و غیر مستقیم تأثیر خود را در کشورهای همجوار نیز می گذارد. مسئله ملی در ایران را نباید صرفا مسئله ای داخلی دانست و به حساسیت مسئله واقف بود و سیاستهای معقول در این رابطه باید اتخاذ کرد.

رابعا، برقراری حکومتی فدراتیو و خودمختاری وسیع خلقها، تنها راه مبارزه با استبداد آسیایی، ریشه دار در ایران و تنها راه برقراری دموکراسی و پلورالیسم سیاسی و اجتماعی و تنها راه جلوگیری از برقراری مجدد دیکتاتوری است. اقتصاد تک محصولی ایران خود یکی از عوامل عینی قسوی است جهت سیر دولتها علیرغم تعلق طبقاتی آنها، از مردم مداری به خود مداری و از دموکراسی به استبداد و دیکتاتوری. زیرا، اقتصاد تک محصولی و وابسته به صادرات منابع طبیعی، دولتها را فارغ از تکیه بر مردم جهت ادامه حاکمیت خود و تأمین انباشت سرمایه جهت سرمایه گذاری و نگهداری سیستم اداری و نظامی خود می کند. در ایران امروز جهت نجات

### سازمان اکثریت و ...

آن از اقتصاد تک محصولی، نیاز عظیمی به انباشت سرمایه است؛ تأمین آن نیز با توجه به اقتصاد ورشکسته و وابسته ایران امری نه محال، بلکه طولانی مدت است. بنابراین هر دولتی که در ایران روی کار بیاید مجبور است تا مدت های مدید متکی به اقتصاد تک محصولی باشد و در طی این مدت همانگونه که در بالا اشاره شد، تنها راه جلوگیری از خود مداری و میل به دیکتاتوری آن، برقراری سیستم فدراتیو و تقسیم بودجه به مناطق ملی و دادن اختیارات وسیع به این مناطق و در یک کلام شکستن تمرکزگرایی و مرکزگرایی در تمامی عرصه هاست.

بنابراین ما به دوستان راه کارگری توصیه می کنیم که ایجاد همه جانبه رفح ستم ملی در ایران را دریابند و "بسا بی حوصلگی و وارفتگی خود را" از جنبشهای ملی - دموکراتیک خلقها کنار نکشند "و با قلمداد کردن این جنبشها بعنوان "گرایش انحطاطی لیبرالی"، رشد و موفقیت روزافزون آنها را "تضعیف یکپارچگی (فعلا نا موجود) جنبش طبقه کارگر ایران" ندانند. چه، وجود احزاب و سازمانهای متعدد ملی - دموکراتیک خلقها در عرصه سیاست هر کشوری، بر خلاف وجود احزاب متعدد چپ کسه تفرقه و تشدد در صفوف جنبش چپ و ضعف آن را نشان می دهد، رشد و گسترده گی و توانمندی هر چه بیشتر جنبشهای دموکراتیک و انقلابی و فراگیر بودن مبارزه علیه ارتجاع را نمایان می سازند.

ثالثا، روند دولتی کردن صنایع (تا ۷۰٪) و زمین، از بدو و انقلاب نشانگر آنست که حاکمیت میل شدیدی به دولتی کردن افراطی تمامی صنایع و زمینها در سراسر ایران را داشت. اکنون "استراتژی رژیم فقها"، با توجه به سیاست فوق، در منطقه دقیقا خلجید کامل از روستائیان یوسيله شوراها و بنیاد (نه از طریق تلاشی شوراها) و سپردن آن بدست آیند و ارگان است جمهوری اسلامی در صورتی از دولتی کردن زمینها دست خواهد کشید که قادر به اداره آنها نباشد. همانگونه که در فروش سهام کارخانجات و بازرگاندانان بعضی از کارخانه ها، در سراسر ایران این امر را نشان داده است. در صورت اجبار جمهوری اسلامی به بازگرداندن زمینها نیز، آنها را نه به "مالکان بزرگ و غاصبین" سابق در منطقه، که عمدتا یادار خارج از کشور و جزو مخالفین سیاسی رژیم هستند، بلکه در معرض فروش به خرده مالکین مرفه و غاصبین خرد و ریز بومی و غیر بومی در منطقه خواهد گذاشت و ممکن است در روند فروش زمینها بعضا زمینهای بعضی از غاصبین را که با ارگانهای رژیم در منطقه روابط حسنه ای بقیه در منطقه ۲

## فتوای قتل

مسلمان رشدی نویسنده هندی - انگلیسی مقیم انگلستان با نوشتن رمان "آیه های شیطانی" باعث شد که خمینی علیه وی فتوای قتل صادر کند. این فتوای خمینی در واقع همان حکم قتلسی را می ماند که "ماحود" پیغمبر، یکی از شخصیت های رمان "آیه های شیطانی" علیه "مسلمان" یکی دیگر از شخصیت های این رمان صادر می کند و خطاب به وی می گوید: "تو با سخنانت علیه خدا برخاستی. تو باید بمیری؛ این را من می گویم."

در ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ یعنی ۵ ماه بعد از انتشار رمان "آیه های شیطانی" از مسلمان رشدی، فتوای قتل توسط خمینی علیه نویسنده رمان صادر شد. خمینی که خود را نماینده "محمد پیغمبر" که در رمان گویا در نقش "ماحود" ظاهر شده، تلقی می کند، همانند "ماحود" حکم قتل صادر می کند و اعلام می دارد: نویسنده آیه های شیطانی که علیه اسلام، پیغمبر و قرآن برخاسته است، محکوم به مرگ است. . . . بر هر مسلمان واقعی واجب است که حکم صادر شده را به اجرا درآورد! "امام خمینی در ضمن حدود ۵ میلیون دلار بر سر نویسنده رمان تعیین می کند!

مسلمان رشدی که شاید بهنگام نوشتن رمان مزبور و به سخره گرفتن معتقدات اسلامی از طریق شخصیت های بدلی چون "ماحود" و غیره در تصور خود نتواند باشد که حکم قتل صادره بوسیله "ماحود" در واقع علیه خود او و این بار از طرف شخصیتی واقعی بنام

"امام خمینی" واقعیت پیدا کند.

مسلمان رشدی که خود زمانی در یک خانواده مسلمان در بمبئی هندوستان چشم به جهان گشوده، طبعاً می بایست می دانست که بازی با معتقدات مردم و به سخره گرفتن باورهای مسلمانان عواقب احتمالی را باید در بر داشته باشد. هر چند تصور صدور حکم قتل توسط شخصیتی وحشی و خونریز چون خمینی آنهم در عصر کنونی در مخیله کسی هم نمی گنجد! از اتمام دوره های جنگ های مذهبی حدود ۳۰۰ سال گذشته است. در آن شرایط شاید زیاد غیر طبیعی جلوه نمی کرد، اگر چنانچه فتوای قتل اینجا و آنجا صادر می شد.

مسلمان رشدی که از سن ۱۳ سالگی در انگلستان مقیم بوده و تبعیت ایسن کشور را کسب کرده است، نه تنها عرف و باورهای اسلامی را به سرعت به دست فراموشی سپرده، بلکه گستاخانه علیه این باورها به شیوه هجو آمیزی برخاسته است. او در انگلستان نویسنده نسبتاً مشهوری شناخته شده است. کتابهایش خواننده گان نسبتاً زیادی دارد. شیوه زندگی اش نیز کاملاً انگلیسی بوده و بعنوان تبعه انگلستان از تمامی حقوق یک شهروند انگلیسی برخوردار است. به همین دلیل نیز هست که از همان بدو صدور فتوای قتل، تحت پوشش حفاظتی و امنیتی پلیس انگلستان قرار گرفته است.

مسلمان رشدی که خود بعنوان مسلمان زاده، قاعدتاً باید واقف به برخی اصول و موازین اسلامی و بویژه برخی

موازین اکید قرآن باشد، برای آزادی قلم خویش حد و حصری قائل نشد است. آزادی قلم بدین مفهوم نیست که قلم را چون نیزه ای در قلب معتقدات انسانها فرو برد. به سخره گرفتن اعتقادات مسلمانان در واقع معنایی جز به سخره گرفتن خود آنان ندارد. این شیوه برخورد با شیوه های برخورد قبلی نویسنده که حداقل در برخی از کتب آن مشاهده شده، مغایرت تمام دارد. نویسنده تا کنون بارها و بارها علیه تبعیض و نژاد پرستی و درباره مشکلات مسلمانان مقیم انگلستان و غیره قلمفرسایی کرده است. مسلمان رشدی در رمان "آیه های شیطانی" با تغییر اندک نام ها "ماحود" را به جای محمد پیغمبر و "گابریل" را به جای جبرئیل فرشته نشانده و به دلخواه با آنان برخورد می کند. آیه های شیطانی مورد نظر نویسنده گویا آیه هایی هستند که زمانی بوسیله شیطان در لباس جبرئیل فرشته به محمد پیغمبر نازل می شوند. محمد پیغمبر که به هويت اصلی شیطان که به شکل جبرئیل فرشته درآمده بود، پی نبرده و آیه ها را چون آیه های نازل شده از طرف خدا تلقی می کند و بسیر اساس آن سه "خدای قدیمی" (یعنی سه بت) مکه را تلویحاً به رسمیت می شناسد تا بدین وسیله برای مدتی رضایت اهل

بینه در صفحه ۱۴

آدرس در خارج از کشور  
POSTFACH 210101  
5000 KÖLN 21  
WEST-GERMANY